

جوانان ، سکولاریسم و بحران هویت

نویسنده :
محمد ملازاده



O

فهرست کتاب

| شماره | موضوع | صفحه |
|-------|---------------------------------|------|
| 1 | پیشگفتار | 7 |
| 2 | قسمت اول : جوانان، بحران هویت | 9 |
| 3 | جوانان و بحران هویت | 10 |
| 4 | تعریف هویت | 15 |
| 5 | اقسام و مؤلفه های هویت | 16 |
| 6 | هویت دینی | 17 |
| 7 | دین و مؤلفه های آن | 18 |
| 8 | دین و فکر دینی | 21 |
| 9 | مؤلفه های هویت دینی | 21 |
| 10 | 1. فرهنگ | 22 |
| 11 | 2. مدنیت | 23 |
| 12 | 3. سنت های اصیل | 25 |
| 13 | 4. عصری شدن | 26 |
| 14 | نتیجه | 28 |
| 15 | پاسخ به يك شبهه | 29 |
| 16 | هویت ملی | 31 |
| 17 | 1. زبان | 31 |
| 18 | 2. تاریخ | 33 |
| 19 | 3. فولکلور | 33 |
| 20 | هویت اسلامی محصول اعتدال اسلامی | 35 |
| 21 | جوانان و بحران هویت | 41 |
| 22 | قسمت دوم | 43 |
| 23 | نقش سکولاریسم در | 44 |

| | | |
|----|--------------------------------------|----|
| | بحران آفرینی | |
| 44 | تعریف سکولاریسم | 24 |
| 49 | سکولاریسم = علمانیت و علمانیت | 25 |
| 50 | اروپا خاستگاه سکولاریسم | 26 |
| 54 | جهان‌بینی سکولاریستی و اثرات آن | 27 |
| 55 | 1. سکولاریسم سیاست | 28 |
| 56 | 2. سکولاریسم اقتصاد | 29 |
| 58 | 3. سکولاریسم و اجتماع | 30 |
| 59 | 4. سکولاریسم و علم | 31 |
| 60 | 5. سکولاریسم و اخلاق | 32 |
| 62 | 6. سکولاریسم و هنر | 33 |
| 64 | سکولاریسم و اسلام | 34 |
| 66 | اصول تنافی اسلام و سکولاریسم | 35 |
| 66 | 1. تفاوت در اندیشه | 36 |
| 68 | 2. تفاوت در نگرش | 37 |
| 69 | 4. تفاوت در هدف | 38 |
| 69 | دشمنی سکولاریسم با دین | 39 |
| 71 | راهکارهای مقابله با سکولاریسم | 40 |
| 71 | 1. بازگشت به هویت | 41 |
| 72 | 2. تقویت بیداری اسلامی | 42 |
| 73 | 3. تقویت بنیه علمی و ساختار اقتصادی | 43 |
| 73 | 4. استفاده از وسایل اطلاع‌رسانی مدرن | 44 |
| 74 | 5. تنظیم و برنامه ریزی | 45 |

| | | |
|----|---------|----|
| | درازمدت | |
| 75 | مراجع | 46 |

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش‌گفتار

چکیده‌ی این نوشتار در شب 28 رمضان سال 1424 هجری قمری، در جلسه‌ی ای که به مناسبت ختم قرآن و تفسیر (از سوی جمعی از جوانان متعهد و متدین مهاباد) تشکیل گردیده بود، به صورت سخنرانی ایراد گردید. بعد از تهذیب و تنقیح، و اضافه‌ی تعلیقات و مباحثی، آن را در قالب و شکل رساله‌ی حاضر، در دو قسمت تنظیم کردم. قسمت اول تحت عنوان: جوانان و بحران هویت، و قسمت دوم تحت عنوان: نقش سکولاریسم در بحران آفرینی. به امید اینکه مورد استفاده‌ی عموم واقع شود و صاحبان قلم و اهل نظر مندرجات آن را منصفانه و محققانه مورد نقد و بررسی عالمانه قرار دهند و از این بابت نگارنده را رهین منت خویش گردانند.

پیشاپیش اذعان دارم که این نوشتار خالی از عیب و نقص نیست. چون گام نهادن در این میدان حساس و خطیر، هم بضاعت و شایستگی علی‌م‌می‌خواهد، هم دسترسی به منابع و مراجع معتبر، هم زمان کافی برای تحقیق وافی، که حقیر از همه‌ی آنها بی‌بهره‌ام. با این وصف با توکل بر خدای منان قدم در این میدان نهادم. از خداوند منان خواستارم، توفیق را رفیق، و مرا در دنیا و آخرت

قسمت اول

جوانان، بحران هویت

جوانان و بحران هویت

یکی از معضله‌های اصلی بشر در جهان امروز، معضل «بحران هویت» است. زیرا تهدیده‌ها و خطرهای ناشی از آن بیشتر از هر کس متوجه نسل جوان و نوجوان ممالک جهان سوم (بویژه ممالک مسلمان نشین) است. چون پاسخگو نبودن قرائت و تفسیر معمول، متداول و رسمی از نصوص دینی توسط شارحان و متولیان کنونی تبلیغ و تفسیر دین، و اضمحلال پایه‌های فرهنگ سنتی ملی از یک سو، و گرفتاری در چنبره‌های جاذبه‌های شگفت‌انگیز علوم و تکنولوژی مدرن دنیای غرب از دیگر سو باعث شده که جوانان ما گرفتار نوعی خودباختگی و انفعال مایوسانه شوند. از این رو تغییر خطاب دینی و ارائه‌ی تفسیری متناسب با نیازهای عصر، و در عین حال نشأت‌گرفته از عقلانیت اسلامی [از متون دست‌اول دینی (قرآن و سنت)] ضرورتی است اجتناب‌ناپذیر.

در واقع سنین جوانی سنین دست و پنجه نرم کردن با هنجارها و ناهنجاریهای گوناگون زندگی، و سنین امیدها و آرزوها است. لذا اگر فرد در این سن گرفتار یأس و انفعال شود برای همیشه ناکام و مایوس باقی خواهد ماند. مزید بر علت دنیای سرمایه‌داری غرب و در رأس آن، کشور امپریالیستی امریکا می‌کوشد از کانال استفاده از فاکتور

«نظم نوین جهانی» و فرایند «جهانی‌سازی» الگویی فرهنگی و اندیشه‌ی خود را به زور بر همه‌ی جهان [بویژه جهان اسلام] تحمیل کند و اگر ملتی از پذیرش بدون قید و شرط خواسته‌های آنان ابا ورزد و در صدد مقاومت و حفاظت از هویت دینی و ملی خود برآید باید مورد تهاجم نظامی واقع شود و علاوه بر اینکه خود، خوار و ذلیل و زبون گردد و ثروتهای ملی‌اش به تاراج رود، باعث تنبیه دیگران و تسلیم زبونانه‌شان نیز بشود. جهان سرمایه‌داری غربی آشکارا و بی‌پروا اعلام می‌دارد که خواهان تحمیل الگویی فکری، فلسفی «لیبرالیسم» و سیستم حکومتی و نظام سیاسی «دمکراسی» است [اما طبق تفسیری که خود از دمکراسی دارد و مناسب حال کشورها و ملت‌های مختلف می‌داند] بر همه‌ی جهان است! غرب در صدد است از کانال ازدواج میان فلسفه‌ی لیبرالیسم و سیستم حکومتی دمکراسی، جوامع بشری را به سوی «سکولاریسم» سوق دهد و همه‌ی انسانهای جهان را در طرز تفکر و تعقل و در روش زندگی «سکولار» پرورش دهد و آنها را طوری بار بیاورد که جز به این جهان و بهتر نمودن زندگی در آن [به عبارت دقیق‌تر مسابقه در دنباله روی و تقلید از غرب] به هیچ چیز دیگر فکر نکنند.

لغزش دنیای غرب در دامن سکولاریسم به

دلیل فقدان ایمان صحیح برگرفته از وحی، طبیعی است تا بدین وسیله خود را از بحران درونی برهاند. ولی این مقوله بر جوامعی که از پتانسیل قوی ایمان و معنویت بهره‌مند، و در سایه‌ی آن، از اطمینان روحی برخوردارند، صدق نمی‌کند. به دلیل اینکه پتانسیلهای مقاومت در

برابر اندیشه‌های مادی غربی بیش از دیگران در میان مسلمانان مشاهده می‌شود بیش از سایر ملل مورد هجوم استعماری فرهنگ غربی قرار گرفته‌اند. غربیها با استفاده از روش‌های گوناگون می‌خواهند این پتانسیل را در نطفه خفه کرده و در درون آنها را بمیرانند و وسایل تخریب اخلاق و عقیده تأثیری فراوان روی به ثمر رسیدن فرایند بیگانه نمودن

مسلمانان با هویت خود دارند. جهان غرب به خود حق می‌دهد [و در این راستا از تمامی ابزارها و وسایل ارتباطات و اطلاع‌رسانی مدرن چون اینترنت و ماهواره بهره می‌گیرد] که جهانیان را با هویت خود بیگانه نماید و ایده و فرهنگ غرب را بر آنها تحمیل کند و اگر این وسایل مؤثر واقع نشد از قوه‌ی قهریه استفاده نماید.

دنیای سرمایه‌داری برخلاف هیاهو و جار و جنجال تبلیغاتی‌اش، دو هدف اساسی در واری این تحرکات موزیانه دنبال می‌کند.

1. بیگانه نمودن مردم جهان سوم با بنیان‌های فکری و ساختارهای فرهنگی و

ارزشهای دینی و ملی، و جایگزین کردن الگوی فرهنگی فکری اخلاقی سکولار غربی. 2. تاراج و غارت منابع طبیعی خدادادی و ثروتهای خام زیرزمینی مسلمانان، اما زیر نام ارمغان دمکراسی و دفاع از حقوق بشر!

ناگفته نماند در عصر اطلاع رسانی مدرن، و در جهانی که ماهواره، اینترنت، سیستم پیشرفته ی دیجیتال و تکنولوژی پیشرفته، رُل اساسی در انتقال معلومات و فرهنگ بازی می کنند، تأثیرپذیری جهان عقب مانده از ایده، فرهنگ و اندیشه ی جهان پیشرفته و مدرن، طبیعی، بلکه اجتنابناپذیر است.

شایان ذکر است که تبادل فرهنگی يك امر مطلوب و پسندیده است و دین اسلام همیشه از آن استقبال کرده و می کند. لیکن آنچه تهدید تلقی می شود و خطرناک جلوه می کند و از آن حذر داریم و دیگران را برحذر می داریم، تحمیل فرهنگ مهاجم مقتدر از سوی صاحبان آن، و پذیرش بدون قید و شرط آن و تقلید از خوب و بد، غرض و سمین آن از سوی مردم ممالک عقب مانده است. چرا که در گذشته نیز مسلمانان از فلسفه و منطق یونان استفاده کرده و آن را به زبان عربی ترجمه کرده اند. اما تحت تأثیر نقاط منفی و شرک آلود آن قرار نگرفته اند بلکه بعد از تنقیح و تهذیب آن و تطبیقش با اصول و موازین توحیدی آن را

به خدمت اهداف خود درآورده اند. به تعبیر دیگر، خود را در مقابل آن نباخته و از هویت دینی و ملی خویش دور نشده‌اند. بر ما نیز لازم است این چنین عمل کنیم و ضمن استفاده از دست‌آوردهای مثبت تمدن غربی، ارزشهای اصیل خودی را پاس بداریم.

از این رو تحلیل و بررسی مقوله‌ی «هویت» و مؤلفه‌های آن هرچه بیشتر لزوم و حتمیت پیدا می‌کند و بر جوانان [بویژه اهل قلم و اندیشه] لازم است هرچه بیشتر و دقیق‌تر به تحلیل و کاوش آن همت گمارند. چون این چالش و معضل بیش از دیگران در برابر آنها قرار دارد و خطر بیگانه شدن با هویت، بیشتر متوجه آنها است و در آینده نیز آنها هستند که باید تاوانش را بپردازند و خدای ناخواسته در صورت عدم اهتمام، یا کم بها دادن به آن نتیجه‌ی خسران ناشی از آن را تحمل کنند که جبران ناپذیر است.

اینجانب در پی احساس اهمیت مسأله اقدام به نگارش این رساله نمودم. هرچند اذعان دارم که نمی‌توان حق مطلب را نوشته‌ای همچون این رساله مختصر ادا کرد. مع الوصف امیدوارم باب موضوع را برای نقد و بررسی، خدمت اهل نظر و

قلم گشوده باشم. به قول اعراب، «ما لایدرک
کله لایترک کله»⁽¹⁾.

پیشاپیش توفیق هدایت و درک حقیقت و
بیان آن را از خداوند منان خواستارم.
إنه ولی التوفیق وعلیه التکلان.

¹ - آنچه همه اش درک نشود نباید همه اش ترک شود.

تعریف هویت

کالبدشکافی هویت از این رو ضرورت پیدا می‌کند که طرفداران گرایش‌های مختلف فکری و سیاسی پیرامون معنی و مفهوم آن اختلاف نظر فراوان پیدا کرده و به ارائه‌ی تعاریف گوناگون از آن برخاسته‌اند. ما مسلمانان به لحاظ اینکه در حوزه‌ی فرهنگ اسلامی می‌اندیشیم و براساس آن پیرامون اشیاء حکم صادر می‌کنیم طبیعی است که تعریف مخصوص خود را از واژگان داشته باشیم.

دکتر محمد عماره می‌گوید: «هویت هر چیز در فرهنگ و عرف اسلامی مأخوذ از «هوهو»، و عبارت از جوهر و هسته، و حقیقت و لب آن است. هویت انسان یعنی جوهر و هسته و حقیقت و لب انسان و آنچه که انسان بوسیله‌ی آن انسان می‌شود و از بقیه‌ی حیوانات امتیاز پیدا می‌کند. و این تعریف در مورد فرهنگ و تمدن و سایر اشیاء نیز صادق است»¹.

به تعبیر دیگر، هویت را می‌توان به اثر انگشت تشبیه کرد. زیرا چنانکه از کانال اثر انگشت اشخ اص را شناسایی می‌کنیم هویت نیز «موجب شناسایی شخص یا

1 - حرب المصطلحات بین الإسلام والغرب، ص 181.

چیزی می‌شود»¹. نکته‌ی قابل توجه اینکه، در هر چیزی «ثوابت» و «متغیرات» وجود دارد و تنها آن دسته از صفات و خصوصیات اشیاء که ثابت هستند در شناسایی هویت آنها مؤثر واقع می‌شوند. زیرا صفات مؤثر در هویت‌آفرینی صفاتی هستند که زمان و مکان تأثیری بر آنها نمی‌گذارند. هر وصفی که تغییرپذیر باشد نقشی در هویت‌آفرینی ندارد. دکتر محمد عماره می‌گوید: «هویت، ویژگی ثابت و غیرمتغیری است که همواره تجدید پیدا می‌کند بدون اینکه حقیقت و ماهیت آن تغییر کند و باعث تشخیص شیئی از سایر اشیاء می‌گردد...»².

اقسام و مؤلفه‌های هویت

تحلیل‌گران و محققان علوم اجتماعی، هویت را به اع‌تبار وصفی که در پی آن می‌آید به اقسام مختلف سیاسی، فرهنگی، ملی، قومی، دینی، مذهبی، اجتماعی و... تقسیم کرده‌اند که به عنوان خمیرمایه و عنصر اصلی در آفرینش و بافت همه‌ی آنها نقش اساسی دارد. چرا که هویت یک فرهنگ یا ملت یا قوم همان عنصر اصلی پدید آورنده و حافظ آن است

1 - فرهنگ زبان فارسی، مهشید مشیری، ص 1177.

2 - حرب المصطلحات، ص 181.

اما در میان همه ی عناصر، دو عنصر «دین» و «ملیت» بیش از سایرین در ساخت هویت يك قوم مؤثر هستند. لهذا در این رساله به تبیین هویت دینی و ملی و بیان مؤلفه های پدیدآورنده ی این دو می پردازیم.

هویت دینی

دین در طول تاریخ به عنوان یک عنصر نهضت‌ساز و فرهنگ‌آفرین در میان انسان‌ها مطرح بوده است و سازنده و مولد تمدن اقوام و ملل به شمار می‌رود. دین پناهگاهی است که انسان به هنگام قطع امید از تمامی تعلقات، در سایه‌ی آن به ساحل امن و اطمینان می‌رسد و احساس خوشبختی می‌نماید.

بن‌ابراین، دین اسلام به عنوان آخرین و کام‌ترین دین و حیانی جوهر و خمیرمایه‌ی فرهنگ و تمدن مسلمانان به شمار می‌آید. به قول دکتر محمد ستوده: «اگر منطق حاکم بر رقابت منابع هویت‌ساز را در چهار عرصه‌ی قوت نظری، کشش احساسی، قدرت و پیوند به اعتقاد بدانیم آموزه‌های اسلامی به دلیل انطباق آن با فطرت انسانها می‌توانند منبع هویت‌ساز فراگیر و جهان شمول محسوب شوند»¹.

چنانکه قبلاً اشاره کردیم ما مسلمانان در حوزه‌ی فرهنگ و چهارچوب اندیشه‌ی اسلامی قلم‌فرسایی می‌کنیم از این رو لازم است قبل از هر چیز عناصر مؤلفه‌ی دین را بشناسیم و ممیزه‌های هویت دینی خود

1 - جهان‌شمولی اسلام و جهانی‌سازی، مجموعه‌ی مقالات، ج 2، صص 375-376.

را برشماریم، و از آنها مثل جان خود حفاظت بورزیم حتی حاضر به نثار جان در پای آنها باشیم.

دین و مؤلفه‌های آن:

دین به معناهای گوناگون ی بسان اطاعت، جزا، حساب، سلطان و ملک، قضا و حکم و عادت و شأن آمده است. واژه‌ی دین نزد اعراب یعنی رابطه و علاقه میان دو طرف که یکی از آنها به تعظیم دیگری و انقیاد در برابر او می‌ایستد و آن یکی مالک و حکمران تلقی می‌شود¹.

«دین یعنی راه و روشی که خداوند آن را وضع کرده و انسانها را در اعتقاد به سوی حق و در رفتار و معاملات به سوی خیر رهنمون می‌شود»².

سه عنصر ایمان، اسلام و احسان، مؤلفه‌های اصلی دین اسلامی به شمار می‌روند که ابعاد «عقیده» و «شعیره» و «شریعت» را دربر می‌گیرند.

این سه عنصر در حدیث رسول خدا ص موسوم به حدیث جبرائیل توضیح داده شده‌اند.

«عَنْ أَبِي حَفْصَةَ عَمْرٍو بْنِ الْخَطَّابِ، أَنَّهُ قَالَ: بَيَّنَّمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ لَا يُرَى عَلَيْهِ

1 - الموسوعة الإسلامية العامة.
2 - الموسوعة الإسلامية المعاصرة.

أَثَرُ السَّفَرِ وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ حَتَّى جَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخْذَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ قَالَ : «أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَتَقِيمَ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». قَالَ: صَدَقْتَ. فَعَجَبْنَا إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ قَالَ : «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْقَدَرِ كُلَّهُ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ». قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ قَالَ : «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ...» . (رواه مسلم).

«از ابوحفصه عمر بن خطاب س روایت شده که فرمود : در حالی که روزی در خدمت رسول خدا ص نشسته بودیم ناگهان مردی بر ما وارد شد که لباسی بس سفید به تن داشت و موهایش به شدت سیاه بود، و هیچیک از ما او را نشناختیم و اثری از مسافر بودن بر وی پیدا نبود . در کنار رسول خدا نشست و زانوی خود را به زانوی رسول خدا چسبانید و دو دست خود را بر رانهای او گذاشت و گفت:

ای محمد، به من بگو که اسلام چیست؟ رسول خدا ص فرمود: اسلام این است که شهادتین (أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله) بر زبان آوری، و نمازها را برپا بداری و زکات (مال) را اخراج کنی و روزه‌ی رمضان را بگیری، و در صورت استطاعت و توان، فریضه‌ی حج را انجام دهی.

گفت: راست گفتی؟ تعجب کردیم از

اینکه از او سؤال کرد و او را تصدیق نمود.

گفت: مرا از ایمان خبر بده ؟ گفت: این است که به خدا و ملائکه و کتابها و پیغمبران خدا و روز قیامت ایمان داشته باشی و به قضا و قدر اعم از خیر و شر ایمان داشته باشی . گفت: راست گفتم، حال به من بگو احسان چیست؟ گفت : خداوند را چنان عبادت کنی انگار او را میبینی اگر تو او را ن میبینی او تو را خواهد دید...».

بنابراین تعریف ، دین يك ایدئولوژی شامل و فراگیر است که همه ي ابعاد زندگی را در حوزه ي خود جاي مي دهد. و مأموریت آن تنظیم رابطه ي انسان با خدا، و با هستي و با انسان و با نفس خودش است.

لذا هویت دینی مسلمان بسی گسترده تر از این است که در ایجاد رابطه میان انسان و خدا خلاصه شود بلکه همه ي جوانب زندگی را دربر مي گیرد. دین به عنوان يك قانون فراگیر ، فرهنگ و تمدن می آفریند. در دین اسلام علاوه بر احترام برای سنتهاي اصیل و ثابت که در اصطلاح اهل اصول از آنها به «وحي» تعبیر می شود با استفاده از فرایند اجتهاد، نصوص پویایی خود را حفظ می کنند و اهل نظر در هر زمان و مکانی احکام جزئی متناسب با شرایط و اوضاع را از کلیات نصوص استخراج می نمایند.

با این وصف وقتی سخن از هویت دینی مسلمانان به میان می‌آوریم در واقع فرهنگ و تمدن اسلامی و جایگاه وحی در اسلام و اصول اجتهاد را بررسی می‌کنیم، و در پرتو این بررسی و تحقیق مؤلفه‌های هویت دینی خود را بیان می‌مائیم که امری است بس خطیر. نکته‌ی قابل توجه دیگر اینکه کسان بسیاری، وقتی وارد حوزه‌ی دین‌پژوهی می‌شوند میان دین و فکر دینی تفاوت نمی‌گذارند که این پدیده باعث در خطا افتادن آنها می‌شود و لطمات جبران‌ناپذیری به دین می‌رساند و به گمانم باعث دین‌گریزی و دین‌ستیزی افراد فراوانی می‌شود.

دین و فکر دینی:

در يك كلام مختصر، دین بر هر آنچه که خداوند فرو فرستاده و حضرت محمد ص آن را تبیین فرموده اطلاق می‌شود که وحی و معصوم و ثابت است، اما فکر دینی عبارت از تلقی انسانها از دین و نحوه‌ی فهم و قرائت آنها از نصوص وحیانی است که معصوم و ثابت نیست. دین واحد است ولی فکر دینی متعدد. دین خدائی است لیکن فکر دینی بشری.

در اینجا که از هویت دینی سخن می‌رانیم نباید از این نکته غافل بمانیم که هویت دینی برگرفته از نصوص، با هویت دینی برگرفته از فهم آنها فرق می‌کند. آنچه مورد اهتمام اینجانب است

هویت دینی برگرفته از فکر دینی است .
یعنی فره نگ و تمدن اسلامی را در
روشنایی نصوص وحیانی و با استفاده از
ابزار اجتهاد مورد تحقیق قرار
داده ایم .

لازم به یادآوری است که تبیین و فهم
انسان معصوم و خالی از اشکال نیست و
تنها حکایت فهمی است که صاحب آن با
استفاده از گردش در محصولات اندیشه ی
مسلمانان و دقت در نصوص در حوزه ی
دین‌شناسی بدان رسیده است . در مبحث
مؤلفه‌ی عصری شدن این مبحث را بیشتر پی
می‌گیریم .

مؤلفه‌های هویت دینی:

آنچه در این نوشتار مورد نظر می‌باشد
هویت دینی برگرفته از نصوص دین (قرآن
و سنت) و اندیشه‌ی دینی (تلقی و فهم
انسان‌ها از دین) است که از تحقیق
پیرامون نصوص و نتایج تعقل و خردورزی
مسلمانان بدست آمده است و باعث شده
مسلمانان فرهنگ و تمدنی جدا و ممتاز
از سایر جوامع داشته باشند . مؤلفه‌های
تشکیل‌دهنده و سازنده ی هویت دینی در
امور زیر خلاصه می‌شوند:

1. فرهنگ

فرهنگی در اینجا مورد توجه و نظر ما
است که دین پایه‌گذار و آورنده‌ی آن است
و محققان مسلمان از نظر کارکرد و

معنی‌بخشی آن را چنین تعریف کرده‌اند:

«راهکار و برنامه‌ای که دین اسلام برای پرورش روح، جسم و عقل انسان و نحوه‌ی روابط متقابل میان اقشار و گروه‌های مختلف جامعه تنظیم کرده است»¹.

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که برخی از ان‌دیشمندان تحت تأثیر فرهنگ غرب معتقد هستند که دین در هر جامعه‌ای ساخته و پرداخته‌ی فرهنگ افراد آن جامعه است. حتی برخی تحت تأثیر مکاتب فکری غربی و حی‌اسلامی را معلول فرهنگ اعراب زمان ظهور اسلام، و مولود افکار و اندیشه‌ی حضرت محمد ص می‌دانند. از این‌رو، عقیده دارند دین اسلام در حوزه‌ی اندیشه و تفکرات اعراب بوجود آمده و رشد کرده است و قرآن بازتاب خیالات و افکار محمد ص است! این عده تحت تأثیر اندیشه‌های ماتریالیستی منکر توانایی دین بر فرهنگ و تمدن‌سازی هستند و پایه‌گذاری قوی‌ترین فرهنگ بشری را توسط اسلام مردود می‌دانند. تفصیل این موضوع از حوصله‌ی این نوشتار خارج است.

لازم به ذکر است که هیچ واژه‌ی ای به اندازه‌ی فرهنگ دستخوش تحریف و تبدیل و تحمیل معانی مختلف نگردیده است و هر قوم و ملتی و پیروان هر دینی معنی خاصی از آن ارائه کرده‌اند. ضمن اینکه

1 - حرب المصطلحات بین الإسلام والغرب، ص 182.

هر محقق و پژوهشگری آن را در معنای خاص مورد نظر خود به کار گرفته و می‌گیرد. لذا ارائه‌ی یک تعریف جامع و همه‌پذیر از آن محال و غیرممکن است. آنچه در این نوشتار مد نظر می‌باشد بیان این نکته است که فرهنگ نشأت گرفته از دین اولین مؤلفه‌ی هویت دینی هر قوم و ملتی به شمار می‌رود.

2. مدنیت

مدنیت عبارت از ساختارهای اقتصادی و راهکارهای رشد تکنولوژی، مکانیزمهای توسعه و پیشرفت مادی یک مملکت یا ملت، در ابعاد مختلف زندگی است. براساس این تعریف، جامعه‌ی ای که از نظر مادی و صنعتی پیشرفته، خلاق و توسعه‌یافته باشد یک «جامعه‌ی مدنی» است هرچند در اصطلاح سیاسی متعارف امروزی معنی و مفهوم جامعه‌ی مدنی بسی گسترده‌تر از این است. و شامل توسعه در ابعاد سیاسی، فرهنگی، فکری و حقوقی زندگی یک ملت می‌شود. علی‌ای حال؛ مدنیت مؤلفه‌ی دوم هویت است. جامعه‌شناسان و محققان عقیده دارند «تمدن» از ترکیب «فرهنگ و مدنیت» بوجود می‌آید و تمدن اسلامی محصول فرهنگ و مدنیت اسلامی است. در یک عبارت تمدن هر قوم و ملتی محصول ساختار فرهنگی و چگونگی شرایط مادی آن قوم و ملت است. براساس این تعریف یک ملت فرهنگی را

در صورتی که از حیث شرایط مادی عقب مانده باشد نمی توان متم دن نامید . همچنین یک ملت پیشرفته و مدنی اگر از حیث فرهنگی عقبمانده باشد متمدن نیست. اما محققان مادی گرا، تمدن را مرادف توسعه‌ی شرایط مادی می دانند و براساس آن جوامع غربی توسعه یافته را متمدن می‌خوانند و تنها توسعه‌ی اقتصادی و رشد تکنولوژی را عامل متمدن بودن می‌دانند. گروهی دیگر درست در نقطه ی مقابل قرار گرفته و می گویند: تمدن معلول و مولود شرایط فرهنگی است و ربطی به تکنولوژی و توسعه ی اقتصادی ندارد . در واقع این دو تعریف هر دو ناکامل و غیرصحیح هستند. زیرا فرهنگ و مدنیت به مثابه ی دو بال تمدن هستند و در صورت فقدان یکی از این دو، امکان متمدن بودن یک ملت وجود ندارد.

خلاصه: آنچه در تعاریف کلاسیک غربی آمده؛ که واژه ی جوامع متمدن را برای کشورهای پیشرفته و توسعه یافته ی سرمایه داری [و تا چند سال پیش سوسیالیستی] اطلاق می کردند و می کنند تعریف صحیح و جا مع «تمدن» نیست بلکه زاده ی اندیشه و فرهنگ مادی غربی است. سؤال: چگونه مدنیت بعنوان یکی از شاخص‌های معرف هویت دینی (اسلامی) تلقی می‌شود؟

ج: اگر نگاهی به گذشته ی تاریخ پر فراز و نشیب امت اسلامی بیندازیم

درمی‌یابیم که مسلمانان در دوران مجد و عظمت و اقتدار خویش [در تمامی حوزه های زندگی] پایه‌های مدنیت بشری را بر این کره‌ی خاکی بنا نهادند و در پرتو بهره‌گیری از تعالیم وحی تحولی بس شگرف و عظیم در ن ح و ه‌ی زندگی بشریت بوجود آوردند. دنیای جدیدی ساختند که از هر حیث با دنیای کهن قبل از ظهور دین اسلام و دنیای بعد از افول تمدن اسلامی فرق دارد. دنیایی که در آن، میان دین و دنیا، عقل و وحی، مادیات و معنویات، تعادل و تفاهم بوجود آمده بود، از این‌رو است که مدنیت را یکی از شاخصهای هویت دینی به حساب می‌آوریم.

3. سنّت‌های اصیل

سومین مؤلفه‌ی هویت دینی آن دسته از اصول و مبانی فکری و عقیدتی هستند که در وحی (قرآن و سنت) تجلّی پیدا می‌کنند. حفاظت از اصول، احترام برای آنها ویژه‌ی پیروان آیین اسلام نیست بلکه در هر دینی (و حیانی یا عقلانی) اصول و مبانی وجود دارد که حفاظت از آنها و احترام و تقدیس آنها بر پیروان آن دین، و التزام به مبادی آنها بر اتباع آن لازم و ضروری است. در دین اسلام اصولی (اعتقادی، عبادی، معاملاتی، اجرای حدود و...) وجود دارد که دستکاری و تغییر آنها به هیچ وجه [برای مسلمانان] جایز نیست و هر چه

زمان بگذرد و شرایط تغییر کند باز هم این اصول ثابت خواهند ماند. البته در همه‌ی ادیان و مکاتب فکری و اعتقادی و فلسفی، اصول ثابت و غیرمتغیری وجود دارد که عامل زمان و مکان تغییری در آنها بوجود نمی‌آورد.

وحي جوهر دين و مهمترين ركن آن است و با گذشت زمان تغییر نمی‌کند اما نحوه‌ی تفسیر و استنباط احکام جزئی از قواعد کلی آن، همیشه در تغییر است و دانشمندان از کا نال «اجتهاد» همواره احکام جدید از نصوص وحي استخراج، و فکر دینی را امروزی می‌کنند.

4. عصري شدن

در دین اسلام اضافه بر اصول و مبانی ثابت که محدود هستند و با گذشت زمان تغییر نمی‌کنند، متغیرات فراوان و غیرمحدودی وجود دارند که دینداران به اقتضای شرایط زمانی و مکانی از اصول و قواعد ثابت استخراج و استنباط می‌کنند. فرایند استخراج جزئیات از اصول کلی در عرف علمای اسلامی اجتهاد نام دارد که باب آن تا روز قیامت بر دو لنگه اش بر روی افراد واجد شرایط باز است. بعضی از افراد امروزه پدیده‌ی جواز قرائت‌های گوناگون از دین را که زاده‌ی شرایط فکری و فرهنگی غربی، و محصول نگرش غربیها به دین (مسیحیت) است، معادل «اجتهاد در اسلام» می‌دانند و براساس آن

مدعی جواز قرائت‌های مختلف از متن و نصوص دینی می‌شوند. ولی جواز قرائت‌های مختلفه از متون دینی را با اجتهاد مرادف شمردن به هیچ وجه درست نیست چون اجتهاد اسلامی تنها شامل متغیرات و احکام جزئی مستخرج از کلیات و اصول می‌شود و هیچ مجتهدی در مقابل نص حق اجتهاد ندارد در حالی که پدیده قرائت‌ها از متون دینی، ثوابت و متغیرات دینی را مثل هم دربر می‌گیرد. حتی برخی از مدعیان آن صریحاً خواستار تغییر نصوص و امروزی کردن آنها هستند. منادیان جواز قرائت‌های مختلفه ثوابت و متغیرات را مثل هم مورد نقادی قرار می‌دهند و اجتهاد در اصول ثابت را به بهانه قرائت‌نویان جایز می‌دانند که تفصیل این مبحث از حوصله این مقاله خارج است. علاوه بر این، اجتهاد امری است درون دینی و محصول تعقل و خردورزی اندیشمندان دیندار در متون دینی و نصوص وحی، در حالی که پدیده‌ی جواز قرائت‌ها زاده‌ی اندیشه و عقلانیت غربی است و با دینی که در غرب وجود دارد همخوانی دارد.

به نظر می‌رسد به جای استعمال قرائت‌ها از دین، استفاده از ترکیب «تجدید تفکر دینی» که ریشه‌ی اسلامی

دارد و از حدیث رسول خد¹ ص استفاده می‌شود صحیح‌تر و جامع‌تر است. چنانکه قبلاً توضیح دادیم، در حوزه دینداری و دین باوری با دو امر مواجه هستیم که درهم آمیختن آن‌ها به هیچ وجه صحیح نیست. ولی بسیاری از دینداران آنها را قاطی کرده و در تعیین حوزه و حریم هر کدام به اشتباه درافتاده اند و این امر منشأ تفرق و اختلافات فراوانی میان مسلمانان شده است. این دو امر عبارتند از «دین» و «فکر دینی». منظور از امروزی کردن فکر دینی یعنی آن را با عصر همگام کردن و تطبیق دادن و به اقتضای نیاز زمان و مکان احکام جزئی را از نصوص و قواعد ثابت استخراج کردن. امروزی کردن فکر دینی غیر از نو کردن دین است چون دین را نمی‌توان تغییر داد. فرایند امروزی کردن فکر دینی را می‌توان «تجدید فکر دینی» یا تلفیق میان «سنت و عصر» یا «عقل و وحی» نام برد. جاودانگی اسلام و شایستگی آن برای همه ی زمانها و مکانها ناشی از وجود تجدید و اجتهاد در فکر دینی است.

1 - اشاره به حدیث: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا». «خداوند در رأس هر صد سال کسی را برای این امت برمی‌انگیزد که امر دینش را تجدید کند».

اما وقتی وارد حوزه ی دین‌پژوهی می‌شویم باید هوشیار باشیم که به بهانه ی حفاظت از اصول گرفتار جمود و انحطاط فکری نشویم و به بهانه ی جواز تجدید ثوابت و اصول مقدس را به زیر تیغ تیز نقد نکشیم و مرز این دو را از هم تمییز دهیم و تفکیک کنیم.

نتیجه

از مباحث فوق نتیجه می‌گیریم که «هویت دینی ما مسلمانان، عبارت از فرهنگ و تمدنی است که زاده ی هدایت و راهنمایی تعالیم وحیانی (قرآن و سنت) و دست‌آوردهای اجتهاد و عقل بشری است. عقل و وحی هرکدام تأثیر خود را بر پیدایش و ظهور تمدن اسلامی داشت و دارند و کسانی که به هر بهانه ای می‌خواهند یکی از این دو را نادیده بگیرند یا اهمال کنند، در واقع، حقیقت تمدن اسلامی را نشناخته اند یا آگاهانه درصدد هستند جوانان را با هویت دینی‌شان بیگانه کنند.

پاسخ به يك شبهه

بعضی ادعا می‌کنند که هویت دینی کردها را باید در آیین زرتشتی جستجو کنیم. چون قبل از اینکه دین اسلام ظهور کند و ملت کُرد آن را بپذیرد کردها پیرو آیین زرتشت بوده اند. بنابراین اگر درصدد بازگشت به هویت دینی و

احیای آن برآیم باید حول تعالیم
زرتشت به تحقیق پردازیم و فرهنگ
مجوسی و زرتشتی را زنده کنیم و
آتشپرستی را که نماد این فرهنگ و
دیانت است رواج دهیم . این عده ادعا
میکنند اعراب آیین اسلام را با حکم
شمشیر بر ملت کُرد تحمیل کرده و فاتحان
اعراب هنگام اشغال کردستان، کردها را
انفال¹ کرده اند؟!
در پاسخ می‌گوییم، واژه‌ی دین در قرآن

1 - انفال جمع نفل، يك واژه ي قرآني به معنای
غنیمت است. بعضی آن را بر سهمی از غنائم اطلاق
کرده اند که قبل از تقسیم برای اشخاص حاصل
می‌شود. بعضی دیگر گفته اند: عبارت از مالی است
که بدون جنگ و خونریزی برای مسلمانان حاصل
می‌شود، نفل در اصل به معنای زیادت است و بر
اعمال و عباداتی سواي واجب اطلاق می‌شود. «مفردات
راغب» اما رژیم ضداسلام و ضد کرد بعث عراق، بر
عملیات نابودی جمعی اکراد [که در مناطق مختلف
کردستان بخصوص «گرمیان» صورت گرفت] نام انفال
نهاد، از آن زمان این مصطلح قرآنی در میان
کردها به عنوان يك واژه ي منفور و مذموم شهرت
پیدا کرده، و حکایت کننده‌ی دردها و رن جها و
قتلهایی است که ملت مظلوم کرد از دست رژیم بعث
دیده اند. تا آنجا که هر حرکت نسلکشی و مذموم در
اصطلاح سیاسی ناسیونالیستهای کرد انفال نام‌گذاری
می‌شود. اشخاص و جریانهای الحادی و افراطی با
استفاده از واژه‌ی انفال به شدت بر اسلام می‌تازند
و حرکت آزادسازی صدر اسلام را که توسط اصحاب
رسول الله p انجام گرفته و باعث آزادی ملت‌ها (از
جمله ملت کرد) گردیده، انفال نام می‌نهند و
دشمنی خود با اسلام را زیر لفافه‌ی تفسیر غلط آن
مخفی نگه می‌دارند.

و در فرهنگ اندیشمندان مسلمان، اگر بصورت مطلق ذکر شود، شامل دین حق و باطل می شود. خداوند متعال از همه ی نحله ها و کیش ها به عنوان دین یاد کرده است. خطاب به کفار می گوید:

﴿يَا كَافِرِينَ أَتَقْتُلُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَقِّ﴾ (کافرون: 6).

کیش آنها را دین می نامد ولی تنها دینی را تأیید می کند که متصف به صفت حق باشد و این دین دینی است که خداوند از آن رضایت دارد و پیغمبران خود را مأمور ابلاغ آن نموده است

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ﴾ (مائده: 3).

«اسلام را به عنوان دین برای شما

پسندیدم».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ﴾ (مائده: 3).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ﴾ (صف: 9).

«او، آن خدایی است که فرستاده و

پیغمبر خویش (محمد ص) را همراه با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ی ادیان برتری و تفوق بدهد».

روی این اصل سایر ادیان سواي اسلام خواه و حیانی تحریف شده یا عقلانی و فلسفی، ادیان باطل هستند و خداوند به هیچ وجه از آنها راضی نیست و آنها را

تأیید نمی‌کند. و آیین زرتشت نیز، داخل حوزه‌ی ادیان باطل است. و اگر ملت کُرد قبل از پذیرش اسلام ب ه دلیل عدم معرفت حق پیرو آن ب وده دلیل نمی شود هویت دینی ملت کرد را بدان ارجاع دهیم. چون در واقع ملت ما آن هنگام از هدایت خداوند دور بوده و در وادی سرگردانی اعتقادی بسر برده است. اما بعد از آشنا شدن با آیین اسلام و پذیرش آن از سر اختیار و رضایت و معرفت هدایت آسمانی، دین اسلام هویت دینی ملت کرد را تشکیل می‌دهد نه دین زرتشت و غیره.

هویت ملی

بعد از توضیح مختصری که پیرامون هویت دینی و مؤلفه‌های آن داده شد، لازم است هویت ملی و مؤلفه‌های آن را تحلیل و بررسی کنیم تا معلوم شود چه چیزهایی اصول و مبانی ملی ما محسوب می‌شوند. ذکر این مبحث وقتی اهم یت پیدا می‌کند که بدانیم برخی از نویسندگان ادعا می‌کنند در اسلام توجهی به هویت ملی نشده و راهکاری برای قضایای ملی وجود ندارد در نتیجه برای حل این قضایا باید به راهکارهای دیگر متوسل شویم. تحقیقات نشان می دهد که سه عنصر می‌توانند به عنوان مؤلفه های تشکیل دهنده‌ی هویت ملی يك قوم و ملت مطرح باشند که عبارتند از:

1. زبان

زبان عنصر اصلی تشکیل دهنده ی هویت ملی یک قوم به حساب می آید و باعث امتیاز و جدایی ملتی از سایر اقوام و ملل می شود. خداوند متعال در قرآن کریم از این عامل مهم و اساسی به عنوان یکی از آیات و نشانه های خود یاد کرده و می فرماید:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (روم: 22).

«از جمله ی آیات و نشانه های خداوند متعال آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شما است. و در این، نشانه های برای دانشمندان و عالمان وجود دارد».

اگر امروزه طرفداران اندیشه ناسیونالیستی زبان مادری را یکی از مهمترین افتخارات خود می دانند و به وسیله ی آن بر دیگران فخر می فروشند و به شاهکارهای ادبی خود مباحثات می نمایند و ... در دین اسلام، از زبان وحی، که کلام خدای منان است اختلاف زبانی ملت ها یکی از آیات خدا معرفی شده و هرکس با این آیه مخالفت ورزد و قومی را به خاطر زبان تحقیر کند در واقع با آیات خدا مخالفت ورزیده است.

در اسلام حق بهره از زبان مادری و
اعتزاز به آن به هم هی اقوام داده شده
است و خداوند اعلام می‌دارد:

﴿لَا يَجْرِمُكُمْ إِلَىٰ ظُلْمٍ إِيَّائِهِمْ إِذْ يَقُولُ سُبْحٰنَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا رَبِّكَ عٰبِدِينَ ﴿٤﴾﴾
(ابراهیم: 4).

«ما هیچ رسول و فرستاده ای جز به
زبان قومش نفرستاده ایم تا (دین و
هدایت خدا را) برای آنها بیان کند».
اما هیچ احدی حق ن دارد زبان خود را
بهتر و برتر از زبان دیگر اقوام بداند
و از کانال تحقیر زبان آنان، برتری
زبان خود را اثبات نماید.

2. تاریخ

تاریخ آینه ی انعکاس غم و شادی ها،
تلخی‌ها و شیرینی‌ها، پیروزی و شکست های
یک ملت است. تاریخ، افتخارات گذشتگان
را در صفحات خود نگهداری می‌کند تا
نسلهای بعدی از تجارب آنها درس عبرت
بگیرند.

تاریخ به عنوان يك عامل مهم در
ساختار هویت ملی يك قوم رُل اساسی بازی
می‌کند. از این رو ناسیونالیست ها بشدت
به اساطیر، قهرمانان و افسانه های ملی
اهتمام می‌ورزند و در تعریف و تمجید از
آنها به داستانسرایی می پردازند و از
افراط و غلو در شأن آنها هیچ ابایی
ندارند.

در اسلام تاریخ گذشتگان بعنوان عنصری

جهت کسب تجربه و درس عبرت یاد شده و بعد از ذکر حوادث گذشتگان به ما دستور می‌دهد از سرنوشت آنها عبرت بگیریم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حَيَاتِكُمْ فِي ذُرِّيَّتِكُمْ وَأَلْبَسُوا ثِيَابًا زَاهِيَةً وَأَكْلُوا وَشَرِبُوا لَا تَلْوُوا أَعْيُنَكُمْ عَنْ أَصْحَابِ الْأَرْحَامِ وَلَا الْأَعْيُنِ عَنْ أَسْقَابِهَا ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُمْتُمْ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا الْأَنْفُسَ وَالْأَفْهَامَ ۚ إِنَّهَا سَاءَ مُسْتَقَرًّا وَسَاءَ مَبْلَغًا ۗ﴾ (يوسف: 111).

«به حقیقت در داستان آنها درس عبرتی برای عاقلان وجود دارد».

3. فولکلور

فولکلور که عبارت از فرهنگ و دانش عامیانه و آداب و اعتقادات و افسانه‌ها و امثال و حکم یک ملت است از مؤلفه‌های هویت ملی بشمار می‌رود. از این رو است که فولکلور سینه به سینه از آباء به ابناء نقل می‌شود و به عنوان یادگار نیاکان از آن حفاظت به عمل می‌آید و همواره به عنوان میراث گرانبها مایه‌ی مباحثات اقوام است. در مورد فولکلور ملی ذکر این نکته خالی از فایده نیست که از آنجا که شریعت میزان سنجش حق از باطل تلقی می‌شود هر نوع عادت و آداب ملی را با آن می‌سنجیم. اگر موافق شرع خدا باشد آن را پاس می‌داریم و برای آن ارج و احترام قائل هستیم و اگر مخالف نصوص شرع باشد آن را تصحیح می‌کنیم یا از ریشه برمی‌کنیم و دور می‌اندازیم. و این امر از مقتضیات ایمان است. متأسفانه برخی از ناسیونالیست‌های تندرو درصدد هستند برخی از عادات

جاهلی را که ریشه در شهوت رانی و رهایی از قیود اخلاقی دارند به عنوان فولکلور ملی و حفاظت از آداب ملی رواج دهند اما در واقع هدف از ترویج آنها مقابله با تعالیم اسلام و توجیه شهوت رانی افسارگسیخته است. و این عمل در برخی از موارد ناآگاهانه و دلسوزانه و در مواردی دشمنانه و مغرضانه صورت می‌گیرد.

ممکن است کسانی این قبیل اظهارات را بویژه از جانب کسانی که منادی اسلام هستند دشمنی و مخالفت با اندیشه ی ناسیونالیستی [خاصه ناسیونالیسم کُردی] تلقی کنند و بگویند: اسلامگرایان دشمن یا حداقل مخالف آرمان ملی اقوام هستند و در مقابل ستم ملی که بر اقوام می‌رود بی‌تفاوتند.

اما واقعیت غیر از این است. زیرا آنچه از تعالیم اسلام فهم می‌شود و آنچه به صورت واقعی در زمانی که اسلام حاکم بوده وجود داشته است خلاف این ادعا را ثابت می‌کند و اقوام و ملت‌ها در سایه ی حکومت اسلامی از همه ی حقوق ملی خود [حتی بیش از آنچه انتظارش را داشته‌اند] بهره‌مند بوده‌اند.

و اما اکنون که در کشورهای ی که عنوان اسلامی یدک می‌کشند کردها و بقیه ی اقلیت‌ها مورد ستم واقع می‌شوند به این دلیل است که سردمداران و دولتمردان این کشورها از تعالیم اسلام پیروی

نمی‌کنند. به دیگر تعبیر، منشأ تمامی بدبختیهای مسلمانان «استبداد» حکام است نه اینکه این ستم و ظلم معلول اسلام و حکم اسلامی باشد. بلکه هر کس منصفانه در تعالیم اسلام بنگرد درمی‌یابد که مترقی ترین راهکار جمعیت احقاق حق و عدل در آن وجود دارد.

هویت اسلامی محصول اعتدال اسلامی

دین اسلام، دین اعتدال و میانه روی، گذشت و تسامح، توازن و تعامل است نه دین افراط و تفریط، خشونت و استبداد. مسلمانان شاگردان مدرسه قرآن هستند. تربیت یافته‌ی مکتب اسلام اند، مسلمانان در قرآن کریم به «امت وسط» توصیف شده‌اند و این و صف، آنها را از بقیه ی امم و ملل امتیاز می‌بخشد.

⊕⊗⊙⊚⊛⊜⊝⊞⊟⊠⊡⊢⊣⊤⊥⊦⊧⊨⊩⊪⊫⊬⊭⊮⊯⊰⊱⊲⊳⊴⊵⊶⊷⊸⊹⊺⊻⊼⊽⊾⊿⋀⋁⋂⋃⋄⋅⋆⋇⋈⋉⋊⋋⋌⋍⋎⋏⋐⋑⋒⋓⋔⋕⋖⋗⋘⋙⋚⋛⋜⋝⋞⋟⋠⋡⋢⋣⋤⋥⋦⋧⋨⋩⋪⋫⋬⋭⋮⋯⋰⋱⋲⋳⋴⋵⋶⋷⋸⋹⋺⋻⋼⋽⋾⋿⏀⏁⏂⏃⏄⏅⏆⏇⏈⏉⏊⏋⏌⏍⏎⏏⏐⏑⏒⏓⏔⏕⏖⏗⏘⏙⏚⏛⏜⏝⏞⏟⏠⏡⏢⏣⏤⏥⏦⏧⏨⏩⏪⏫⏬⏭⏮⏯⏰⏱⏲⏳⏴⏵⏶⏷⏸⏹⏺⏻⏼⏽⏾⏿␣␤␥␦␧␨␩␪␫␬␭␮␯␰␱␲␳␴␵␶␷␸␹␺␻␼␽␾␿⠀⠁⠂⠃⠄⠅⠆⠇⠈⠉⠊⠋⠌⠍⠎⠏⠑⠒⠓⠔⠕⠖⠗⠘⠙⠚⠛⠜⠝⠞⠟⠠⠡⠢⠣⠤⠥⠦⠧⠨⠩⠪⠫⠬⠭⠮⠯⠰⠱⠲⠳⠴⠵⠶⠷⠸⠹⠺⠻⠼⠽⠾⠿⡀⡁⡂⡃⡄⡅⡆⡇⡈⡉⡊⡋⡌⡍⡎⡏⡐⡑⡒⡓⡔⡕⡖⡗⡘⡙⡚⡛⡜⡝⡞⡟⡠⡡⡢⡣⡤⡥⡦⡧⡨⡩⡪⡫⡬⡭⡮⡯⡰⡱⡲⡳⡴⡵⡶⡷⡸⡹⡺⡻⡼⡽⡾⡿⢀⢁⢂⢃⢄⢅⢆⢇⢈⢉⢊⢋⢌⢍⢎⢏⢐⢑⢒⢓⢔⢕⢖⢗⢘⢙⢚⢛⢜⢝⢞⢟⢠⢡⢢⢣⢤⢥⢦⢧⢨⢩⢪⢫⢬⢭⢮⢯⢰⢱⢲⢳⢴⢵⢶⢷⢸⢹⢺⢻⢼⢽⢾⢿⣀⣁⣂⣃⣄⣅⣆⣇⣈⣉⣊⣋⣌⣍⣎⣏⣐⣑⣒⣓⣔⣕⣖⣗⣘⣙⣚⣛⣜⣝⣞⣟⣠⣡⣢⣣⣤⣥⣦⣧⣨⣩⣪⣫⣬⣭⣮⣯⣰⣱⣲⣳⣴⣵⣶⣷⣸⣹⣺⣻⣼⣽⣾⣿⤀⤁⤂⤃⤄⤅⤆⤇⤈⤉⤊⤋⤌⤍⤎⤏⤐⤑⤒⤓⤔⤕⤖⤗⤘⤙⤚⤛⤜⤝⤞⤟⤠⤡⤢⤣⤤⤥⤦⤧⤨⤩⤪⤫⤬⤭⤮⤯⤰⤱⤲⤳⤴⤵⤶⤷⤸⤹⤺⤻⤼⤽⤾⤿⥀⥁⥂⥃⥄⥅⥆⥇⥈⥉⥊⥋⥌⥍⥎⥏⥐⥑⥒⥓⥔⥕⥖⥗⥘⥙⥚⥛⥜⥝⥞⥟⥠⥡⥢⥣⥤⥥⥦⥧⥨⥩⥪⥫⥬⥭⥮⥯⥰⥱⥲⥳⥴⥵⥶⥷⥸⥹⥺⥻⥼⥽⥾⥿⦀⦁⦂⦃⦄⦅⦆⦇⦈⦉⦊⦋⦌⦍⦎⦏⦐⦑⦒⦓⦔⦕⦖⦗⦘⦙⦚⦛⦜⦝⦞⦟⦠⦡⦢⦣⦤⦥⦦⦧⦨⦩⦪⦫⦬⦭⦮⦯⦰⦱⦲⦳⦴⦵⦶⦷⦸⦹⦺⦻⦼⦽⦾⦿⧀⧁⧂⧃⧄⧅⧆⧇⧈⧉⧊⧋⧌⧍⧎⧏⧐⧑⧒⧓⧔⧕⧖⧗⧘⧙⧚⧛⧜⧝⧞⧟⧠⧡⧢⧣⧤⧥⧦⧧⧨⧩⧪⧫⧬⧭⧮⧯⧰⧱⧲⧳⧴⧵⧶⧷⧸⧹⧺⧻⧼⧽⧾⧿⨀⨁⨂⨃⨄⨅⨆⨇⨈⨉⨊⨋⨌⨍⨎⨏⨐⨑⨒⨓⨔⨕⨖⨗⨘⨙⨚⨛⨜⨝⨞⨟⨠⨡⨢⨣⨤⨥⨦⨧⨨⨩⨪⨫⨬⨭⨮⨯⨰⨱⨲⨳⨴⨵⨶⨷⨸⨹⨺⨻⨼⨽⨾⨿⩀⩁⩂⩃⩄⩅⩆⩇⩈⩉⩊⩋⩌⩍⩎⩏⩐⩑⩒⩓⩔⩕⩖⩗⩘⩙⩚⩛⩜⩝⩞⩟⩠⩡⩢⩣⩤⩥⩦⩧⩨⩩⩪⩫⩬⩭⩮⩯⩰⩱⩲⩳⩴⩵⩶⩷⩸⩹⩺⩻⩼⩽⩾⩿⪀⪁⪂⪃⪄⪅⪆⪇⪈⪉⪊⪋⪌⪍⪎⪏⪐⪑⪒⪓⪔⪕⪖⪗⪘⪙⪚⪛⪜⪝⪞⪟⪠⪡⪢⪣⪤⪥⪦⪧⪨⪩⪪⪫⪬⪭⪮⪯⪰⪱⪲⪳⪴⪵⪶⪷⪸⪹⪺⪻⪼⪽⪾⪿⫀⫁⫂⫃⫄⫅⫆⫇⫈⫉⫊⫋⫌⫍⫎⫏⫐⫑⫒⫓⫔⫕⫖⫗⫘⫙⫚⫛⫝̸⫝⫞⫟⫠⫡⫢⫣⫤⫥⫦⫧⫨⫩⫪⫫⫬⫭⫮⫯⫰⫱⫲⫳⫴⫵⫶⫷⫸⫹⫺⫻⫼⫽⫾⫿⬀⬁⬂⬃⬄⬅⬆⬇⬈⬉⬊⬋⬌⬍⬎⬏⬐⬑⬒⬓⬔⬕⬖⬗⬘⬙⬚⬛⬜⬝⬞⬟⬠⬡⬢⬣⬤⬥⬦⬧⬨⬩⬪⬫⬬⬭⬮⬯⬰⬱⬲⬳⬴⬵⬶⬷⬸⬹⬺⬻⬼⬽⬾⬿⭀⭁⭂⭃⭄⭅⭆⭇⭈⭉⭊⭋⭌⭍⭎⭏⭐⭑⭒⭓⭔⭕⭖⭗⭘⭙⭚⭛⭜⭝⭞⭟⭠⭡⭢⭣⭤⭥⭦⭧⭨⭩⭪⭫⭬⭭⭮⭯⭰⭱⭲⭳⭴⭵⭶⭷⭸⭹⭺⭻⭼⭽⭾⭿⮀⮁⮂⮃⮄⮅⮆⮇⮈⮉⮊⮋⮌⮍⮎⮏⮐⮑⮒⮓⮔⮕⮖⮗⮘⮙⮚⮛⮜⮝⮞⮟⮠⮡⮢⮣⮤⮥⮦⮧⮨⮩⮪⮫⮬⮭⮮⮯⮰⮱⮲⮳⮴⮵⮶⮷⮸⮹⮺⮻⮼⮽⮾⮿⯀⯁⯂⯃⯄⯅⯆⯇⯈⯉⯊⯋⯌⯍⯎⯏⯐⯑⯒⯓⯔⯕⯖⯗⯘⯙⯚⯛⯜⯝⯞⯟⯠⯡⯢⯣⯤⯥⯦⯧⯨⯩⯪⯫⯬⯭⯮⯯⯰⯱⯲⯳⯴⯵⯶⯷⯸⯹⯺⯻⯼⯽⯾⯿ⰀⰁⰂⰃⰄⰅⰆⰇⰈⰉⰊⰋⰌⰍⰎⰏⰐⰑⰒⰓⰔⰕⰖⰗⰘⰙⰚⰛⰜⰝⰞⰟⰠⰡⰢⰣⰤⰥⰦⰧⰨⰩⰪⰫⰬⰭⰮⰯⰰⰱⰲⰳⰴⰵⰶⰷⰸⰹⰺⰻⰼⰽⰾⰿⱀⱁⱂⱃⱄⱅⱆⱇⱈⱉⱊⱋⱌⱍⱎⱏⱐⱑⱒⱓⱔⱕⱖⱗⱘⱙⱚⱛⱜⱝⱞⱟⱠⱡⱢⱣⱤⱥⱦⱧⱨⱩⱪⱫⱬⱭⱮⱯⱰⱱⱲⱳⱴⱵⱶⱷⱸⱹⱺⱻⱼⱽⱾⱿⲀⲁⲂⲃⲄⲅⲆⲇⲈⲉⲊⲋⲌⲍⲎⲏⲐⲑⲒⲓⲔⲕⲖⲗⲘⲙⲚⲛⲜⲝⲞⲟⲠⲡⲢⲣⲤⲥⲦⲧⲨⲩⲪⲫⲬⲭⲮⲯⲰⲱⲲⲳⲴⲵⲶⲷⲸⲹⲺⲻⲼⲽⲾⲿⳀⳁⳂⳃⳄⳅⳆⳇⳈⳉⳊⳋⳌⳍⳎⳏⳐⳑⳒⳓⳔⳕⳖⳗⳘⳙⳚⳛⳜⳝⳞⳟⳠⳡⳢⳣⳤ⳥⳦⳧⳨⳩⳪ⳫⳬⳭⳮ⳯⳰⳱Ⳳⳳ⳴⳵⳶⳷⳸⳹⳺⳻⳼⳽⳾⳿ⴀⴁⴂⴃⴄⴅⴆⴇⴈⴉⴊⴋⴌⴍⴎⴏⴐⴑⴒⴓⴔⴕⴖⴗⴘⴙⴚⴛⴜⴝⴞⴟⴠⴡⴢⴣⴤⴥ⴦ⴧ⴨⴩⴪⴫⴬ⴭ⴮⴯ⴰⴱⴲⴳⴴⴵⴶⴷⴸⴹⴺⴻⴼⴽⴾⴿⵀⵁⵂⵃⵄⵅⵆⵇⵈⵉⵊⵋⵌⵍⵎⵏⵐⵑⵒⵓⵔⵕⵖⵗⵘⵙⵚⵛⵜⵝⵞⵟⵠⵡⵢⵣⵤⵥⵦⵧ⵨⵩⵪⵫⵬⵭⵮ⵯ⵰⵱⵲⵳⵴⵵⵶⵷⵸⵹⵺⵻⵼⵽⵾⵿ⶀⶁⶂⶃⶄⶅⶆⶇⶈⶉⶊⶋⶌⶍⶎⶏⶐⶑⶒⶓⶔⶕⶖ⶗⶘⶙⶚⶛⶜⶝⶞⶟ⶠⶡⶢⶣⶤⶥⶦ⶧ⶨⶩⶪⶫⶬⶭⶮ⶯ⶰⶱⶲⶳⶴⶵⶶ⶷ⶸⶹⶺⶻⶼⶽⶾ⶿ⷀⷁⷂⷃⷄⷅⷆ⷇ⷈⷉⷊⷋⷌⷍⷎ⷏ⷐⷑⷒⷓⷔⷕⷖ⷗ⷘⷙⷚⷛⷜⷝⷞ⷟ⷠⷡⷢⷣⷤⷥⷦⷧⷨⷩⷪⷫⷬⷭⷮⷯⷰⷱⷲⷳⷴⷵⷶⷷⷸⷹⷺⷻⷼⷽⷾⷿ⸀⸁⸂⸃⸄⸅⸆⸇⸈⸉⸊⸋⸌⸍⸎⸏⸐⸑⸒⸓⸔⸕⸖⸗⸘⸙⸚⸛⸜⸝⸞⸟⸠⸡⸢⸣⸤⸥⸦⸧⸨⸩⸪⸫⸬⸭⸮ⸯ⸰⸱⸲⸳⸴⸵⸶⸷⸸⸹⸺⸻⸼⸽⸾⸿⹀⹁⹂⹃⹄⹅⹆⹇⹈⹉⹊⹋⹌⹍⹎⹏⹐⹑⹒⹓⹔⹕⹖⹗⹘⹙⹚⹛⹜⹝⹞⹟⹠⹡⹢⹣⹤⹥⹦⹧⹨⹩⹪⹫⹬⹭⹮⹯⹰⹱⹲⹳⹴⹵⹶⹷⹸⹹⹺⹻⹼⹽⹾⹿⺀⺁⺂⺃⺄⺅⺆⺇⺈⺉⺊⺋⺌⺍⺎⺏⺐⺑⺒⺓⺔⺕⺖⺗⺘⺙⺚⺛⺜⺝⺞⺟⺠⺡⺢⺣⺤⺥⺦⺧⺨⺩⺪⺫⺬⺭⺮⺯⺰⺱⺲⺳⺴⺵⺶⺷⺸⺹⺺⺻⺼⺽⺾⺿⻀⻁⻂⻃⻄⻅⻆⻇⻈⻉⻊⻋⻌⻍⻎⻏⻐⻑⻒⻓⻔⻕⻖⻗⻘⻙⻚⻛⻜⻝⻞⻟⻠⻡⻢⻣⻤⻥⻦⻧⻨⻩⻪⻫⻬⻭⻮⻯⻰⻱⻲⻳⻴⻵⻶⻷⻸⻹⻺⻻⻼⻽⻾⻿⼀⼁⼂⼃⼄⼅⼆⼇⼈⼉⼊⼋⼌⼍⼎⼏⼐⼑⼒⼓⼔⼕⼖⼗⼘⼙⼚⼛⼜⼝⼞⼟⼠⼡⼢⼣⼤⼥⼦⼧⼨⼩⼪⼫⼬⼭⼮⼯⼰⼱⼲⼳⼴⼵⼶⼷⼸⼹⼺⼻⼼⼽⼾⼿⽀⽁⽂⽃⽄⽅⽆⽇⽈⽉⽊⽋⽌⽍⽎⽏⽐⽑⽒⽓⽔⽕⽖⽗⽘⽙⽚⽛⽜⽝⽞⽟⽠⽡⽢⽣⽤⽥⽦⽧⽨⽩⽪⽫⽬⽭⽮⽯⽰⽱⽲⽳⽴⽵⽶⽷⽸⽹⽺⽻⽼⽽⽾⽿⿀⿁⿂⿃⿄⿅⿆⿇⿈⿉⿊⿋⿌⿍⿎⿏⿐⿑⿒⿓⿔⿕⿖⿗⿘⿙⿚⿛⿜⿝⿞⿟⿠⿡⿢⿣⿤⿥⿦⿧⿨⿩⿪⿫⿬⿭⿮⿯⿰⿱⿲⿳⿴⿵⿶⿷⿸⿹⿺⿻⿼⿽⿾⿿⾀⾁⾂⾃⾄⾅⾆⾇⾈⾉⾊⾋⾌⾍⾎⾏⾐⾑⾒⾓⾔⾕⾖⾗⾘⾙⾚⾛⾜⾝⾞⾟⾠⾡⾢⾣⾤⾥⾦⾧⾨⾩⾪⾫⾬⾭⾮⾯⾰⾱⾲⾳⾴⾵⾶⾷⾸⾹⾺⾻⾼⾽⾾⾿⿀⿁⿂⿃⿄⿅⿆⿇⿈⿉⿊⿋⿌⿍⿎⿏⿐⿑⿒⿓⿔⿕⿖⿗⿘⿙⿚⿛⿜⿝⿞⿟⿠⿡⿢⿣⿤⿥⿦⿧⿨⿩⿪⿫⿬⿭⿮⿯⿰⿱⿲⿳⿴⿵⿶⿷⿸⿹⿺⿻⿼⿽⿾⿿

«هم‌چنین شما را امتی وسط (معتدل) قرار دادیم تا بر دیگر مردمان شاهد باشید و رسول خدا بر شما شاهد و گواه باشد».

دین اسلام میانه روی خود را از این نص قرآنی گرفته است و در سایه ی تعالیم آن است که طرفداران فکر اسلامی از هر جهت متکی به اعتدال و میانه روی هستند.

مرحوم انور الجندی بیانی جالب دارد و می‌گوید: «اگر چنین تصور شود که اندیشه‌ی شرقی (بودائی - کونفوسیوسی و هندویی) فقط روی امور روحی صرف تکیه می‌ورزد و اندیشه‌ی غربی (مادیگرا و مارکسیستی و فلسفه‌ی) تنها به مادیات صرف توجه می‌کند و سطیت اسلامی میان روح و ماده توازن بوجود می‌آورد و بسیاری از تحلیل‌گران به این حقیقت پی برده‌اند و می‌گویند: اختلاف ایدئولوژیکی که میان شرق و غرب وجود دارد تنها به واسطه‌ی فکر اسلامی حل می‌شود. زیرا در جایی که اندیشه‌ی مارکسیستی جامعه را خدا قرار می‌دهد و اندیشه‌ی سرمایه‌داری فرد را، اسلام بر ایده‌ی فرد واقع در اجتماع تأکید می‌ورزد. و در آنجا که غرب بر تمایلات آزادی‌خواهی تأکید می‌نماید و شرق بر حس عدالت خواهی، اسلام میان هر دو توازن بوجود می‌آورد...»¹.

در اندیشه‌ی معتدل اسلامی توازن میان امور زیر مورد تأکید قرار گرفته است.

1. توازن میان عقل و وحی:

تاریخ گواهی می‌دهد که سرمداران کلیسا و مبلغان آیین مسیحیت به بهانه‌ی اهتمام و توجه به مفاهیم و نصوص کتاب مقدس، عقل را نادیده می‌گرفتند و

1 - شبهات و أخطاء شائعة في الفكر الإسلامي، أنور الجندی، ص 234.

عقل‌گرایان را به شدت تحت تعقیب و اذیت و آزار قرار می‌دادند و در محکمه‌های انگزسیون به مرگ محکوم می‌کردند. در دیگر طرف، عقل‌گرایان و طرفداران فلسفه به بهانه‌ی احترام برای عقل آن را تا حد خدایی رفعت می‌دادند و منکر وحی می‌شدند و بعد از رنسانس عقل‌گرایان بطور کلی با کلیسا و تعالیم آن وداع گفتند و آن را خرافات پنداشتند. اما دین اسلام هیچ‌یک از عقل و وحی را اهمال نمی‌کند و نادیده نمی‌گیرد بلکه به هر دو به عنوان مصدر معرفت و وسیله‌ی شناخت می‌نگرد و برای هر کدام جایگاه ویژه‌ی قائل می‌باشد که هیچ‌یک از دیگری استغنا پیدا نمی‌کند. علمای مسلمان همگی بر این قاعده‌ی طلایی به توافق رسیده‌اند که: «عقل صحیح و نص صریح هرگز با هم تعارض و تضاد پیدا نخواهند کرد» و اگر در ظاهر تعارض میان آنها وجود داشته باشد ناشی از عدم صحت نظریه‌ی عقل، یا وحی نبودن امری است که به نام وحی اشتهار پیدا کرده است».

2. توازن میان وحی و طبیعت:

اگر در ادیان تحریف‌شده‌ی وحیانی [یهودیت و مسیحیت] و ادیان عقلانی شاه‌د نوعی تعارض و تضاد میان وحی و قوانین حاکم بر هستی و طبیعت هستیم ناشی از این است که آنچه هم‌اکنون در میان طرفداران این ادیان به نام وحی وجود

دارد، وحی نیست. چون امکان ندارد وحی و سنن حاکم بر هستی که هر دو از یک سرچشمه نشأت گرفته اند متعارض و متضاد باشند.

در تعالیم اسلامی میان وحی و سنن حاکم بر هستی (قوانین طبیعی) همخوانی و توافق کامل وجود دارد و هیچ تعارضی دیده نمی‌شود و اگر در صورتی که تعارضی مشاهده گردد ناشی از عدم فهم صحیح وحی و یا عدم درک و شناخت سنت و قانون حاکم بر طبیعت و هستی است.

3. توازن میان دنیا و آخرت

دنیا و آخرت در اندیشه‌ی اسلام از هم جدا نیستند بلکه متمم و مکمل همدیگرند. دنیا مزرعه‌ی آخرت تلقی می‌شود و آخرت منزل ابدی و دار ثواب و عقاب است و انسان در آنجا ثمره‌ی اعمال خود را بدون کم و کاست می‌بیند و طبق اعمالی که در این جهان انجام داده پاداش می‌گیرد یا مجازات می‌شود.

ولی در برخی از مکاتب فکری [از جمله‌ی آن دیشه‌ی ماتریالیستی] حیات منحصر به این جهان است و آخرتی وجود ندارد. لذا بر انسان است هرچه بیشتر از لذات این جهان تمتع و بهره بگیرد و فرصت را از دست ندهد. اخلاق ماکیاوولی و فلسفه‌ی مارکسیستی، و اقتصاد

سرمایه‌داری و سیاست جهان خوارانه‌ی جهانی‌سازی کنونی امریکا، همگی از این اندیشه نشأت گرفته اند که زندگی منحصر

اسلامی بوده و دامنه‌ی نزاع تا به امروز کشیده شده است. برخی قائل به اختیار مطلق شده و برخی قائل به جبر مطلق، و برخی راه بینابین در پیش گرفته اند. دو دسته‌ی اول و دوم راه افراط و تفریط در پیش گرفته اند و دسته‌ی سوم بر وسطیت و اعتدال اسلامی باقی مانده اند.

6. توازن میان خواسته‌های جسم و روح دین اسلام و اندیشه‌ی اسلامی به نسبتی که به تهذیب روح و تصفیه‌ی درون و طهارت قلب اهتمام می‌دهد و این عمل را سرچشمه‌ی نیکی و سعادت می‌داند به همان نسبت برای نظافت و پاکی جسم و رعایت سلامتی و بهداشت محیط زیست و ... اهمیت قائل می‌شود. اسلام به خواسته‌های روح و جسم مثل هم می‌نگرد و برای هر دو تلاش می‌کند و یکی را بر دیگری مقدم نمی‌شمارد.

اسلام برای روح و جسم فرد و جامعه، حکام و رعایا، و ... شرایع و قوانینی دارد که در صورت التزام به آنها و عملی کردنشان، جوامع انسانی در آرامش و خوشبختی بسر خواهند برد و انسانها به سعادت و اطمینان دست می‌یابند و از دغدغه و هراس و اضطراب نجات پیدا می‌کنند. این سخن يك ادعای بی‌اساس نیست بلکه تا زمانی که شریعت اسلام بر جوامع اسلامی و بر روح و مشاعر مسلمانان حکومت می‌کرد مسلمین اسوه و الگوی بشریت و انسان کامل و نمونه بودند و

این واقعیتی است که حتی دشمنان سرسخت اسلام هم بدان اعتراف نموده اند.

جوانان و بحران هویت

در ابتدای این مقاله اشاره کردیم که بحران هویت [در هر دو بعد دینی و ملی] به بزرگترین مشکل و معضل جوانان ما تبدیل شده است. زیرا آنها تحت فشار فرهنگ مادی غربی به سرعت از ارزشهای ایمانی، اخلاقی و ملی خودی دور می شوند و عرف و عادات و اندیشه و مدل غربی را در همه چیز الگوی مطلوب و مورد نظر خود قرار می دهند.

دنیای سکولار غربی از طریق استفاده از وسایل اطلاع رسانی مدرن و سایر وسایل مروج فرهنگ به شدت درصدد است تا فرهنگ و مدل زندگی و اندیشه ی خود را بر ممالک جهان سوم بویژه کشورهای مسلمان نشین تحمیل کند و در یک روش منافقانه و مکارانه از فاکتورهایی چون جهانی سازی [بویژه در بعد اقتصادی]، حقوق بشر، دموکراسی، و تصویب قطعنامه بوسیله ی شورای امنیت و ... استفاده می کند و حرکت استعماری جدیدی را علیه مسلمانان به راه انداخته است اما آن را تحت نام ارمغان و هدیه ی دموکراسی و آزادی برای ملت ها برخلاف واقع جلوه می دهد.

چه بحرانی خطرناک‌تر و بزرگ‌تر از این می‌تواند باشد که جوانان تحت تأثیر تعالیم و وسایل اطلاع رسانی مدرن غربی دارند در نحوه ی اندیشیدن و شیوه ی تعامل با ع قیده و دین به روش غربیها عمل می‌کنند و حاضرند در راستای همسوئی با غربیها يك شبهه با تمامی آداب، رسوم، فرهنگ، عقیده و مقدسات و ارزشهای اصیل دینی و ملی وداع کنند. و بدبختی اصلی اینجاست که تمامی این اعمال را پیشرفت و تمدن قلمداد می‌کنند.

شیوه ی آرایش و طرز پوشش و پیرایش و چگونگی روابط و تعارفات و رفت و آمدها و ... تغییر کرده و مدل غربی آن بر ملت ما تحمیل می‌شود بعضی از کسانی که لاف روشنفکری و پیشکسوتی می‌زنند، می‌پندارند در صورت وداع با فرهنگ و اعتقاد خودی می‌توانند همچون مردم مغرب زمین، مخترع، خلاق و پیشرفته باشند. حال آنکه دسترسی غرب به قله های رفیع علم و تکنولوژی مادی محصول تلاش خستگی‌ناپذیر آنها در راه کسب دانش است نه وداع با دین و فرهنگ و سنت های اصیل و اخلاق فاضله و ...

قسمت دوم

نقش سکولاریسم در بحران آفرینی

اندیشه‌ی سکولاریسم غربی، در هر دو شاخه‌ی رومانی ماتریالیست و یونانی عقل‌گرا و ایدئالیست [که امروزه در دو مکتب الحادی ماتریالیسم دی الکتیک (کمونیسم) و لیبرال دمکراسی سرمایه‌داری امپریالیست جلوه می‌کند] رُل اساسی را در دور کردن و بیگانه نمودن جوانان ما با هویت دینی و فرهنگی خود بازی می‌کنند و تعداد کثیری از آنها گرفتار دام این مکاتب شده و فریب تبلیغات مسموم آنها را خورده اند و در نتیجه با هویت اصیل خودی [اعم از دینی و ملی] وداع کرده و در گرداب مادیگری و سکولاریسم غرق شده اند و بدبختانه این بی‌خودی و هویت‌گریزی را روشنفکری و مدرن‌گری قلمداد می‌نمایند.

از این رو، تعریف سکولاریسم و تحلیل آن و برجسته نمودن خطرات و تهدیدات آن بر اندیشه و افکار جوانان ما، یکی از ضرورتهای عصر به شمار می‌رود و بر اهل قلم و نظر لازم است با تمام قدرت به میدان آمده و در این جهاد مبارک سهیم شوند و چنانکه در نیم قرن گذشته با تبیین و نقد اندیشه‌ی الحادی مارکسیستی آن را گور کردند و شاخه‌ی رومانی ماتریالیستی سکولاریسم را خشک نمودند. با همت بیشتر و استدلال عمیق تر شاخه‌ی یونانی عقل‌گرای آن را نیز گور کنند.

تعریف سکولاریسم

در جهان امروز سخن از سکولاریسم و بحث از سکولاریته کردن روند زندگی و حیات دغدغه ی اصلی روشنفکران و تحلیل‌گران مسائل فکری و اجتماعی شده است تا جایی که مخالفت با آن معادل و مساوی دشمنی با آزادی، پیشرفت و تکامل و زندگی متمدنانه، و گرفتاری در چنبره ی ارتجاع و محافظه کاری و استبداد تلقی می‌گردد، نیروهای سکولار خود را پرچمدار آزادی، مساوات، عدالت خواهی و ... قلمداد می‌کنند و مخالفان خود را به دشمنی با همه ی ارزش‌ها و خوبیها و نوآوریها متهم می‌کنند.

از این رو، بررسی جوانب مختلفه ی اندیشه ی سکولاریستی و موشکافی آن و برجسته نمودن نکات مثبت و منفی آن یک ضرورت می‌باشد.

پژوهشگران، تعاریف گوناگونی از سکولاریسم ارائه کرده اند که تقرباً مشخصه ی مشترک همه ی آنها «جدایی دین و آموزه های آن از فرایند سیاست و حکومت است». اما این تعریف، جامع و دقیق نیست چون رسالت سکولاریسم به عنوان یک مکتب فکری شامل و فراگیر، خیلی وسیعتر از این است که در این امر خلاصه گردد. لذا متعرض برخی از تعاریف ارائه شده از آن می‌شوم.

در دائرة المعارف انگلست ان، ماده ی سکولاریسم (Secularism) آمده است:

سکولاریسم یک حرکت اجتماعی است که رسالت آن مصروف نمودن و بازداشتن انسانها از توجه به آخرت و معطوف کردن تمامی هم و فکر آنها به دنیا و زندگی دنیوی است. به دلیل بی میلی شدید مردم اروپا در قرون وسطی به دنیا، و توجه بیش از حد به خدا و آخرت، اندیشه ی سکولاریستی به عنوان عکس العملی در مقابل این جریان انحرافی و در راستای گرایش و میل شدید به دنیا پا به عرصه ی وجود نهاد، میل به انسان، جای میل به خدا را گرفت و میل به دنیا به جای میل به آخرت نشست. انسانها در عصر نهضت رنسانس ع لاقه و توجه شدیدی به پیشرفتهای فرهنگی و مادی و انسانی از خود بروز دادند و خواستار تحقق بخشیدن به خواسته های خود در این جهان به جای آخرت شدند. سکولاریسم در تاریخ جدید به عنوان یک حرکت متضاد و معاند با دین مسیحیت مراحل تطور و تکامل را پشت سر نهاد¹.

در دائرة المعارف اسلامی آمده است: علمانیت (سکولاریسم) مصطلحی است که در مصر و مشرق عربی به کار گرفته می شود از واژه ی انگلیسی **Secularism** مأخوذ، و به معنای دنیایی و واقعی و

1 - الإسلام والعلمانية، دکتر یوسف القرضاوی، ص 49 و مذاهب فکریه معاصره، محمد قطب، ص 445.

جهانی کردن است . سکولاریسم يك نزعہ ی فلسفی فکری و سیاسی و اجتماعی است کہ جهان را مستقل و خودمخ تار می بیند کہ اسباب و عوامل ذاتی به ودیعه نهادہ شدہ در آن، آن را ادارہ می کنند ... عالم واقع و دنیا مرجع تدبیر اجتماع انسانی و دولت و زندگی هستند و جامعہ و زندگی و دولت به مدبری خارج از این عالم و در وراي این طبیعت نیاز ندارند ... انسان نیز خودمختار و مست قل است، شؤون خود را خود ادارہ می کند، ارزشها و نظام زندگی خود را خود به واسطہ ی عقل و تجربہ می آفرینند و نیازی به شریعت آسمانی کہ حاکم بر این تدبیر و ارادہ باشد ندارد¹.

در فرهنگ سوم بین الملل آمده است: سکولاریسم اندیشہ و مکتب فکری ، فلسفی است کہ براساس و مبد ا عدم دخالت دین در شؤون زندگی بویژہ حکومت و سیاست بوجود آمده است . سکولاریسم برپایہ اندیشہ و سیاست غیردینی محض پایہ گذاری شدہ و نظامی است اخلاقی و اجتماعی مبتنی بر نفی ارزشهای دینی و توجہ به اعتبارات و روابط زندگی معاصر، و متکی بر تضامن و تکافل اجتماعی و عدم توجہ به مفاهیم و معیارهای دینی².

1 - الموسوعة الإسلامية العامة .

2 - الإسلام و العلمانية ، دکتر يوسف القرضاوي ، ص

دکتر عبدالکریم سروش بعد از ذکر

تعاریف گوناگون سکولاریسم می‌گوید:
پس سکولاریسم عبارت شد از توجه کردن
به این عالم ماده و چشم برتافتن از
مراتب دیگر وجود، مراتبی که وراي این
حیات تنگ مادی ما قرار دارد¹.
از تعاریف فوق روشن می‌شود که در
سکولاریسم، زندگی این جهان و هر چه
بیشتر غرق شدن در لذتها و کامجوییهای
آن و چشم پوشی از ثواب و عقاب جهان
دیگر کانون توجه دانش و بینش بشري و
اندیشه‌ي انسان است. دنیاي سکولاریسم يك
دنیاي مادي، شهواني و جسمي است و
توجهي به روح، نفس و درون و آخرت
ندارد. دنیاي نفع گرفتن است نه تکلیف
ادا کردن، دنیاي سود بردن و بهره
برگرفتن است نه تحمل رنج و زحمت و عطا
کردن، دنیاي آسوده طلبی است نه قربانی
و فداکاری، دنیاي عقل منهای وحی است،
دنیاي فرار و خروج از تمامی قیدها و
محدودیت‌های اخلاقی و ایمانی است. در
این دنیا، خدای دین و شرع جایی
ندارند. انسان خدای خود و شارع خود
است. هیچ احدی بر او حق خدایی و
قانون‌گذاری ندارد. اگر بالفرض خدایی
وجود داشته باشد بر عرش خدایی خویش
تکیه زده و کاری به کار انسانها
ندارد، چون خدای جهان و حاکم آن و

قانون‌گذار آن انسان است نه موجودی غیر از او ...

به قول دکتر سروش «در سکولاریسم دانش‌ها و بینش‌ها، اندیشه‌ها و انگیزه‌ها همگی دنیایی و سکولار هستند»¹. یعنی انسان برای دنیا دانش جمع می‌کند و معلومات کسب می‌کند. جهان‌بینی انسان دنیایی می‌شود و از جهان مادی فراتر نمی‌رود، همچو انسانی فقط در چهارچوب جهان مادی می‌اندیشد و انگیزه‌های کار و تلاش انسانی و جهانی می‌شوند. انسان برای دنیا می‌خواند، می‌خورد، می‌اندیشد، می‌نویسد، کار می‌کند، می‌گوید، می‌شنود، می‌جوید، می‌سازد و ...

اهداف و مقاصد، دنیایی می‌شوند و از آن فراتر نمی‌روند. تکلیفی در کار نیست و تکلیف‌آفرینی وجود ندارد که انسان در مقابل او مسؤول باشد، همه اش حق است که می‌طلبد و می‌ستاند و در برابر هیچ احدی مسؤولیت ندارد و کسی او را بازخواست نمی‌کند و ...

سکولاریسم = علمانیت و علمانیت

پژوهشگران دنیایی غرب و جهان اسلام سکولاریسم را به «علمانیت» تفسیر کرده‌اند و در قرائت آن اختلاف نموده‌اند. برخی آن را به فتح عین «علمانیت» خوانده‌اند که به معنای

1 - همان، ص.

عالمی نمودن و دنیایی کردن اندیشه‌ها و انگیزه‌ها و اهداف و مقاصد است. برخی هم آن را به کسر عین «علمانیت» قرائت نموده‌اند که به معنای علمی کردن و عقلانی کردن نح و هی زندگی و افکار و اندیشه‌ها است.

دکتر عبدالکریم سروش می‌گوید:

«سکولاریسم چیزی نیست جز علمی و عقلی شدن تدبیر اجتماع... عقلانیت به معنای علمی بودن یا علمی شدن را باید دقیق‌ترین ترجمه‌ی سکولاریسم دانست. البته همانطوری که قبلاً اشاره شد در سکولاریسم لادینی یا بی‌اعتنایی به دین نهفته است...»¹.

ولی آنچه از واقعیت جهان سکولاریستی و تاریخ سکولاریسم و تعاریف آن استفاده و استنباط می‌شود این که ترجمه‌ی سکولاریسم به علمانیت به معنای دنیایی و لادینی کردن جامعه و عدم دخالت دین در روابط اجتماعی دقیق تر است. استاد محمد قطب می‌گوید:

«این‌چنین روشن می‌گردد که علمانیت [از نظر ریشه‌ی لغوی] هیچ علاقه و ربطی به علم ندارد بلکه علاقه و رابطه‌اش با دین است. آن هم یک رابطه‌ی منفی و سلبی. یعنی دین و ارزشهای دینی را از جامعه نفی می‌کند و صرفنظر از ادعای

سکولاریست‌های غربی که مدعی هستند «سکولاریسم دشمن دین نیست» دقیق‌ترین ترجمه‌ی آن، این است که آن را به لادینی ترجمه کنیم»¹.

اروپا خاستگاه سکولاریسم

سکولاریسم به عنوان یک مکتب فکری فلسفی [همچو بقیه‌ی مکاتب فکری و سیاسی غربی] بعد از رنسانس در اروپا سر برافراشت، و پیدایش آن در واقع محل ول طبیعی و مولود نارسائیها و نواقصات متعدده‌ی آیین مسیحیت بود. زیرا بررسی‌های تاریخی و شواهد قرآنی نشان می‌دهد که خداوند متعال حضرت عیسی را زمانی در میان یهودیان مبعوث کرد که آنها تورات را تحریف و دستکاری کرده، و در روابط و اخلاقیات از تعالیم تورات رویگردان شده بودند. با این وصف کلیات آیین موسوی در زمینه‌ی تشریح و حکومت هنوز میان آنها حکمرانی می‌کرد؛ این بود که حضرت عیسی ÷ تعالیم خود را متوجه تربیت درون و تزکیه‌ی نفس و تهذیب روح نمود تا یهودیان را در این زمینه [که منحرف شده بودند] به تعالیم حضرت موسی و تورات بازگرداند. او در

1 - محمد قطب، مذاهب فکریة معاصرة، ص 445 (دکتر قرضاوی هم در الإسلام والعلمانية سخنی مشابه دارد).

زمینه‌ی حکومت و روابط سیاسی تعالیمی
نیارود و به تعالیم تورات اکتفا نمود.
این بود که از ابتدای ظهور آیین مسیح
به جدایی میان دین و حکومت در آن
اعتراف ضمنی شد.

بعد از حضرت عیسی حواریون او تحت
تعقیب شدید قرار گرفتند و یهودیان هر
جا آنها را می‌یافتند مجازات می‌کردند.
این امر سبب شد نتوانند تعالیم حضرت
مسیح را آشکارا و بی‌پرده به مردم
تعلیم دهند و در اثر تحت تعقیب بودن
به اطراف پراکنده شدند و این پراکندگی
باعث عدم توفیق آنها در جمع‌آوری انجیل
و تدوین آن گردید. بعدها چهار انجیل
مختلف توسط شاگردان، تدوین و تنظیم
گردید که همگی با هم اختلاف و تضاد
داشتند و این پدیده باعث شد انجیل
اصیل در دسترس نبوده و انجیل‌های
تحریفی جای آن را پر کنند و آیین
مسیحیت از توحید به تثلیث گرفتار شود.
مشهور است که یک روحانی یهودی به
نام بولس [که به دروغ به آیین مسیحیت
درآمده بود] نقش اساسی در تحریف آیین
مسیحیت داشته است.

بعدها آیین مسیحیت بصورت تحریف شده
از مرزهای خاورمیانه عبور، و در اروپا
نفوذ کرد و امپراطور روم آن را
پذیرفت، اما دین جدید کاری به کار
امپراطور نداشت چون در تعالیم انجیل
آمده بود «کار قیصر را به قیصر واگذار

کنید و کار کلیسا را به کلیسا «. بدین ترتیب به صورت رسمی میان دین و حکومت جدایی بوجود آمد.

امپراطور در تعالیم دینی پیرو کلیسا گردید، اما روش حکومت داری خود را کماکان حفظ کرد و این دوگانگی در حکومت و دینداری ثمرات بسیاری لخی به بار آورد که دوران تاریک «قرون وسطی» بخشی از آن است.

ثمره‌ی جدایی دین از حکومت در اروپا، این بود که همواره دو مرکز تصمیم‌گیری و دو نوع حکومت وجود داشته باشند . حکومت پاپ و کلیسا از طرفی و حکومت امپراطور و نمایندگان از طرف دیگر، بعضی اوقات امپراطور و کلیسا همدست و هم‌نظر می‌شدند و بعضی اوقات اختلاف و تضاد میان آنها بروز می‌کرد. تاریخ تضادها و تفاهم‌ها، جنگ‌ها و همدستی‌ها میان این دو دستگاه تصمیم‌گیری در غرب خود بحث مفصلي دارد.

بعد از گسترش فتوحات اسلامی در اروپا و آشنایی آنها با علوم و تمدن اسلامی اولین جرقه‌های علم زده شد. اما کلیسا با تمام قوا در مقابل حرکت علمی موضع گرفت و طرفداران علم و نوآوری را متهم به ارتداد نمود و کسان بسیاری در محکمه‌های تفتیش عقاید محکوم به مرگ شده و زنده زنده در آتش سوزانده شدند. این موضع خصمانه از سوی کلیسا باعث شد طرف دیگر، هرچه را از سوی کلیسا، و

به نام دین عن وان شود جهل و خرافات و ارتجاع تلقی کنند و هرچه عنوان دینی داشته باشد ضد علم قلمداد نماید. سرانجام کلیسا مغلوب عقلانیت و علم واقع شد و مجبور به عقب نشینی گردید. در يك عبارت کوتاه، جهان اروپا به تمام معنی سکولار و دنیایی شد و جایی برای دین در آن نماند.

سرانجام اندیشه ی سکولاریستی فارغ از دین، بر درون و مشاعر اروپائیان حاکم گردید و شیوه ی زندگی را به کلی عوض کرد، سکولاریسم به تبعیت از مبدأ و خاستگاه اصلیش به دو شاخه ی متضاد و متفاوت تقسیم گردید.

1. شاخه ی مادی‌گرا

این شاخه از سکولاریسم تقلید از فرهنگ مادی رومانی و احیای آن را الگویی خود قرار داد. ماتریالیسم و مادی‌گری و توجه هرچه بیشتر به مادیات مبدأ فکری و عقیدتی پیروان این شاخه قرار گرفت و مکاتب فکری چون ماتریالیسم، اگزیستانسیالیسم، اومانیسم و فرویدیسم خود را به عنوان نماینده و مبلغ اندیشه ی ماتریالیستی رومانی مطرح کردند و نظام سوسیالیستی شکست خورده و کمونیستی در نطفه خفه شده معلول این شاخه ی سکولاریسم غربی هستند.

2. شاخه ی عقل‌گرا

این شاخه از سکولاریسم احیای تمدن

یونانی و تقلید از فلسفه و منطق ارسطو و افلاطون و سقراط و ... را الگویی خود قرار داده و فلسفه های ای دالیستی و رئالیستی و لیبرالیستی و کلام و الهیات جدید مسیحی و غربی محصول این شاخه ی سکولاریسم هستند.

نظام سرمایه داری غربی و سیستم حکومتی لیبرال دمکراسی ثمره ی این شاخه از سکولاریسم می باشند که هم اکنون بعد از سقوط کمونیسم و به دلیل برخورداری از تکنولوژی نوین، خود را خدای روی زمین و حاکم جهان می دانند و هم اکنون بعد از یکه تازی در جهان، فاکتور «جهانی سازی» را دست آویز نیل به اهداف خود قرار داده است.

هیچکدام از شاخه های سکولاریسم با دین سر سازگاری ندارند و از ابراز دشمنی با آن ابا نمی ورزند، منتهی با این تفاوت که شاخه ی اول علناً و آشکارا دین را افیون توده ها، حافظ منافع سرمایه داران و ساخته و پرداخته ی جهل بشری می داند، ولی شاخه ی دوم از باب نفاق وارد می شود و آشکارا با دین اعلان جنگ نمی کند، بلکه نسبت به آن بی تفاوتی نشان می دهد و بی دینی را ترویج می کند و از اسباب رشد بی دینی دفاع می نماید، اما به هیچ وجه از دین و اسباب رشد آن دفاع نمی کند. اما امروزه طرفداران این شاخه نیز از تلاش در راستای زدودن تمامی آثار دینی و ابراز دشمنی با آن

ابا ندارند و به قول یکی از بزرگان علم و اندیشه «اگر سکولاریسم تا دیروز منادی جدائی دین از سیاست بود، امروزه زدودن آثار دین از اجتماع را شعار خود قرار داده است». اگر کسی به عنوان یک امر شخصی دین را برگزیند مانعی ندارد اما هرگز نگرش به دین را به عنوان یک ایدئولوژی شامل و فراگیر قبول ندارند چون مأموریت دین در اندیشه ی سکولاریستی سامان بخشیدن به امور آخرت و ایجاد رابطه میان انسان و خداست و سامان بخشیدن به امور دنیا و اداره ی آن کار عقل است و دین حق دخالت در آن را ندارد.

جهان‌بینی سکولاریستی و اثرات آن

سکولاریسم یک جهان بینی و یک ایدئولوژی شمول‌گرا و عام است که تمامی ابعاد و جوانب زندگی انسان را دربر می‌گیرد و برای آن برنامه ی مخصوص دارد و برای همه ی روابط زندگی ضابطه تعیین می‌کند و در برابر هر پدیده و رویدادی موضع می‌گیرد. منشأ شریعت و مص در تلقی در اندیشه ی سکولاریستی «عقل و تجربه» هستند. به غیر از این دو، به مصدر دیگری اعتراف نمی‌شود و اگر سخنی از وحی به عنوان مصدر معرفت دین به میان می‌آید باید از این نکته غافل‌نمانیم که وحی در فرهنگ غربی و در اندیشه ی متألهان مسیحی معنی و کاربردی دارد که

کاملاً متفاوت با وحی مصطلح در قرآن و سنت است و تنها بر الهامات و اشارات روحی اطلاق می‌گردد. از این رو شریعت و قانون، دین و وحی، اخلاق و آداب، علوم و فنون و ... همگی تراوش اندیشه‌ی انسانی هستند و هیچ ربط و نسبتی به ذات اقدس باری تعالی ندارند. در فرازهای آتی، به برخی از مفاهیم و فرایندهای اجتماعی می‌پردازیم که در جهان‌بینی سکولاریستی برای آنها قانون و ضابطه تعیین شده و سکولارها مدعی هستند دین کاری به آنها ندارد و باید توسط عقل و تجربه اداره شوند.

1. سکولاریسم سیاست

سیاست فن حکومت داری و روش اداره‌ی مملکت است. علم سیاست کانون اصلی توجهات سکولاریسم است، سکولاریست‌ها مدعی هستند سیاست و حکومت داری امری است خالصاً عقلانی و انسانی و دین برنامه‌ای برای تنظیم امور سیاسی و حکومتی ندارد، لذا دین و سیاست حق دخالت در حوزه‌ی یکدیگر را ندارند. ناگفته نماند دستگاه کلیسا در اروپا به نام دین و حکومت دینی خود را نماینده‌ی خدا در روی زمین قلمداد می‌کرد و مدعی حاکمیت بر رقاب مردم بود. حتی مجوز کتبی بهشت یا جهنمی بودن افراد را صادر می‌نمود. به نام خدا و شرع حلال را حرام و حرام را حلال

می‌کرد و این حق را از سوی خدا برای خود قایل بود. در نتیجه اهل علم و اصحاب اندیشه بطور کلی از دین و حاکمیت دینی اعلام بیزاری کردند و با آن به مخالفت برخاستند.

2. سکولاریسم اقتصاد

پوشیده نیست که علم اقتصاد و روابط اقتصادی یعنی قوانین حاکم بر داد و ستد، عرضه و تقاضا، تولید و مصرف، میان دولت‌ها و ملت‌ها و افراد با هم، نقش اساسی در تنظیم زندگی اجتماعی دارد و اهمیت این مسأله تا آنجا است که خداوند متعال به تعبیر تسخیر از آن یاد کرده و می‌فرماید:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (زخرف: 32).

«برخی از آنها را بر برخی برتری دادیم تا بعضی، بعضی دیگر را به سخره بگیرند».

و برخی از اندیشمندان مسلمان اقتصاد را زیربنای روابط اجتماعی تلقی کرده‌اند.

در جهان بینی سکولاریستی [اعم از سرمایه‌داری یا کمونیستی] روابط اقتصادی میان انسان‌ها طوری تنظیم می‌شود که دین دخالتی در آن ندارد. حلالها و حرامهای دینی لغو می‌شوند و

جای خود را به قوانین ساخته ی انسان می‌دهند که بر مب نای سود گرفتن و نفع بردن هرچه بیشتر تنظیم گردیده اند. در این قوانین جایی برای از کجا و چگونه بدست آورده ای وجود ندارد بلکه سخن از این است که چگونه عمل کنیم تا هرچه بیشتر به دست آوریم و آسوده و راحت تر زندگی کنیم.

هدف دستیابی هرچه بیشتر به ثروت و امکانات است ولو در این راه تمامی قیود اخلاقی، دینی و انسانی از میان برداشته شوند. حتی اگر دسترسی به منافع باعث به بردگی گرفتن دیگران شود باز هم اشکالی ندارد. به قول استاد محمد قطب:

«برای خود قوانین تنظیم می کنند و هدایت ربانی را کنار می نهند. انسان‌ها را به بردگان و اربابان تقسیم می‌کنند، اربابانی که از همه ی امکانات بهره مند هستند؛ ثروت و قدرت در اختیار دارند و به واسطه ی آن مصالح خود را حفظ می‌کنند و دیگران را به بردگی می گیرند و از تمامی حقوق و امکانات محروم می‌نمایند»¹.

کنث لن، به نقل از جورج فیتز هیو در کتاب «تکامل جامعه ی امریکا» می‌گوید: «همه ی ما در شمال و جنوب، در کار

تجارت بردگان سفیدپوست سهیم هستیم و هرچه در این راه پیروزی بیشتری به دست آوریم شخصیت و احترام بیشتری کسب کرده ایم... و این تجارت خشونت آمیزتر و بی رحمانه‌تر از تجارت بردگان سیاه‌پوست است، چون کار و تلاش بیشتری بر بردگان تحمیل می‌کند و باید بیشتر زحمت و رنج ببینند»¹.

لازم به ذکر است که در نظام سوسیالیستی [قطب دیگر سکولاریسم] شرایط بسی بدتر و خشن‌تر بود. زیرا در آنجا بر بردگان سیستم سرمایه داری دولتی تحمیل می‌کردند که هرچه در توان دارند کار کنند و تولید نمایند و تنها به اندازه‌ی مصرف بخور نمیر بردارند؛ اما سران و دست‌اندرکاران حزب کمونیست از این قاعده مستثنی بودند. آنها بدون اینکه کمترین رنج و زحمتی متحمل شوند از بهترین امکانات برخوردار بودند. در یک عبارت کوتاه، حاصل رنج و زحمت شبانه‌روزی بردگان سیس تم سرمایه داری دولتی را آنها تصاحب می‌کردند.

3. سکولاریسم و اجتماع

رواج یافتن اندیشه های سکولاریستی و حاکم شدن ارزش‌های آن بر روابط

1 - پیشین: نقل از تکامل اجتماعی امریکا، ترجمه‌ی عربی نعیم موسی، ص 112.

اجتماعی باعث شد که شیرازه ی زندگی اجتماعی از هم بگسلد و انسانها در روابط میان خود تمامی قیود دینی و اخلاقی را نادیده بگیرند. خانواده که اولین و بهترین هسته های جامعه بشری است از هم بگسلد و متلاشی شود. زن و شوهر هیچ تعلقی به هم نداشته باشند و فرزندان از قیمومیت پدر و مادر رها شوند. اعتماد و اطمینان میان اقشار مختلف جامعه از بین برود و کسی به کسی اعتماد نکند. پاکدامنی و فضایل اخلاقی جای خود را به فساد اخلاقی و بی بند و باری جنسی بدهد. حيله و تزوير، حسادت و خیانت به جای صفا و صمیمیت و صداقت و اخوت بنشینند.

در روابط میان حکام و مردم، استبداد و استثمار از يك سو و تمرد و سرکشی و عصیان از سوي ديگر [یا حداقل خدعه و نیرنگ] حاکم شود. چاپلوسی و نفاق به جای سمع و اطاعت بنشینند. خیانت جای خدمت را پر کند. استکبار تواضع را از صحنه خارج کند. و در يك عبارت کوتاه انسان این موجود مکرم و شریف خداوندي آنچنان در لجنزار شهوات و حیوانیت سقوط کند که پست تر و گمراه تر از حیوانات گردد.

بدبختی بشریت در این بود که تمامی این اعمال غیراخلاقی و غیرانسانی در شکل و عنوان علم و تکامل و تمدن ظهور و تجلی پیدا کردند و بی بند و باری و

محدوده‌ی عملکرد آن بسی وسیع تر است و شامل علوم عقلی و نقلی و تجربی و علوم لدنی و علوم روحی و ... می‌شود. اما در اروپا و زیر چتر سکولاریسم علم رسالت اصلی خود را فراموش کرد و دایره‌ی آن بسی محدود گردید، به جای توجه به دنیا و آخرت، مادیات و معنویات، جسم و جان، عقل و روح، تنها محسوسات را کانون توجه خود قرار داد و کار به جایی کشید که دایره‌ی علوم را به علوم تجربی محدود کردند و به جای اینکه علم وسیله‌ی شناخت و معرفت خدا گردد به ابزار و عامل نفی آن مبدل گردید. به جای اینکه ارزش انسان را بالا ببرد او را تا درجه‌ی پست حیوانی پایین آورد و او را حیوانی خواند که هدف از خلقت و آفرینش او کسب هرچه بیشتر لذات و شهوات این جهان است. خلاصه علم در سایه‌ی سکولاریسم به جای اینکه باعث سعادت بشریت باشد مایه‌ی بدبختی و شرمساری او واقع شد. و به جای اینکه عامل اصلاح باشد باعث فساد و ویرانی گردید.

5. سکولاریسم و اخلاق

اخلاق خمیرمایه‌ی بقای حیات انسان‌ها و عامل اصلی سعادت جوامع انسانی است و انسان فقط در صورت التزام به فضایل اخلاقی از فطرت سالم انسانی برخوردار است در غیر این صورت به نص قرآن از

لیکن سکولاریسم فضایل اخلاقی را آشکارا به زیر سؤال برده و با آنها به مخالفت برخاست. سکولاریست‌ها مدعی هستند که اخلاق يك امر انسانی و قراردادی است و ربطی به دین ندارد. روی این اصل می‌گویند: اخلاق خدایی و دینی و اخلاق برتر وجود خارجی ندارد. و هر چه انسان‌ها برحسب شناخت و قرارداد خود آن را فضیلت خوانند و بپسندند نیکو است و لو رذیل‌ترین رذیله باشد. مبنای ارزشی و فضیلتی بودن يك امر نفع و سود حاصله از آن است. هرچه لذت و کامجویی در پی داشته باشد فضیلت است و هیچ حلال و حرام و قید و بندی از ناحیه ی شرع و دین وجود ندارد که انسان را محدود کند.

کار به جایی کشید که جهان غرب در سایه ی سکولاریسم مسأله ی جنس و تجاوز به ناموس را به عنوان يك امر شخصی و اشباع‌گریزه ی جنسی قلمداد کرد. حتی بدتر از این، آن را يك امر بیولوژیک معرفی کردند که ربطی به اخلاق ندارد و هیچ احدی حق ایجاد قیود و محدودیت پیرامون آن را ندارد.

6. سکولاریسم و هنر

«هنر به وسایل و مبادی ای گفته می‌شود که انسان به واسطه ی آن به انجام اعمالی برمی‌خیزد که تعبیر از م‌شاعر و افکار و احساسات درونی او هستند و کار

هنري عبارت از تجسّم م يك اندیشه به واسطه ي يکي از اشکال تعبيري است»¹. هنر وسیله ي تجسم افکار و اندیشه هاست و به وسیله ي آن مي توان میراث و فضائل گذشتگان را به نمایش درآورد . رسالت هنر حفاظت از مبایدي و اصول و فضایل و تربیت نسل حاضر بر م يراث گذشتگان و جلوگیری از هدر رفتن آن است. هنر حافظ هویت ملي و دینی اقوام و ملل مي باشد. هنر جلوه ي زیبائيه اها است.

اما در سايه ي سکولاریسم، هنر جایگاه خود را به کلي از دست داد و هر بخشی از آن که از دین جدا شد و با ارزشهاي اخلاقي خداحافظي کرد به وسیله اي جهت اشاعه ي فسق و فجور مبدل گردید.

در جوامع غربی بعد از رنسانس هنر با بحرانی مهم مواجه گردید و سربرافراشتن مکتبهاي مختلف فکري و سياسي اثرات خود را بر هنر نیز نهادند . محصول این اثرات پیدایش مکتب هنري موسوم به «هنر تجریدی» بود. این مکتب هنري مدعي چدایی شکل از مضمون، و مروج شعار «هنر براي هنر» است.

اثرات این جریان بر گرایشهاي مختلفه ي ادبي و هنري محسوس و ملموس است و هنرمندان و ادیبان بر تهدیدهاي

1 - الموسوعة الإسلامية العامة، ص 1096.

آن در دور کردن و بیگانه نمودن مسلمانان از هویت خودی واقف هستند. سکولاریسم با استفاده از هنر تجریدی توانسته ادبیات، هنر، فولکلور و سایر نمادهای فرهنگی اقوام جهان سوم را از خط اصیل منحرف کند و در راستای نیل به اهداف خویش به استخدام درآورد و تحت عناوینی چون شعر آزاد یا جدید، هنر و رمان و داستان آزاد و ... همهی آنها را به انحراف بکشانند و نام مدرن بر آنها بنهد. و بدین وسیله لباس حیا و حشمت را از تن زنان درآورد و نام هنرنمایی و زیباسازی بر آن بگذارد و هراز چندگاهی در یکی از ممالک مسابقه‌ی ملکه‌ی زیبایی ترتیب دهد و اندام ظریف زنان را چون بهائم [بلکه بدتر] بصورت عریان بر صفحه‌ی تلویزیونها و در سالنهای سینما و تئاتر و ... به نمایش درآورد و بر آن نام هنرنمایی و آزادی و دستیابی زن به حقوق خود بگذارد و مخالفت با آن را گرفتاری در چنبره‌ی سنت و ارتجاع و عقب ماندگی فکری تلقی کند!!

سکولاریسم و اسلام

دین اسلام آخرین و کاملترین ادیان وحیانی و توحیدی است. این دین به عنوان یک ایدئولوژی جامع تمامی ابعاد زندگی را در برمی‌گیرد. اسلام در یک مثلث جلوه می‌کند که اضلاع آن عقیده و

می‌شود، این است که در اسلام، هدف از خلقت و آفرینش انسان انجام عبادت عنوان شده است:

﴿مَّا جَنَّوْا۟ لَٰهٖۤ اٰثِمًا﴾ ﴿٥٦﴾
﴿مَّا جَنَّوْا۟ لَٰهٖۤ اٰثِمًا﴾ ﴿٥٦﴾

«ما جن و انس را جز برای عبادت خود نیافریده ایم.»

اخلاق در اسلام باعث می‌شود که انسان بهترین نوع تعامل و رابطه با اطرافیان خود تنظیم نماید، از این رو است که رسول خدا هدف از بعثت خود را تکمیل آن قلمداد می‌کند.

﴿إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ﴾.

«من جز برای تکمیل و اتمام مکارم

اخلاقی مبعوث نشده‌ام.»

با این وصف طبیعی است که اسلام و سکولاریسم به عنوان دو ایدئولوژی فراگیر و شامل در برابر هم دیگر قرار گیرند و ناقد و نافی اصول یکدیگر باشند.

در اسلام اصول و ضوابطی وجود دارد که به هیچ وجه با سکولاریسم همخوانی ندارند چنانکه در سکولاریسم اصولی وجود دارد که با اسلام همخوانی ندارند.

اصول تنافی اسلام و سکولاریسم

1. تفاوت در اندیشه

در اندیشه و ایدئولوژی اسلامی خداوند

49 - 50) .

«گفت: کیست پروردگار شما ای موسی، گفت: پروردگار ما آن کسی است که همه چیز را آفریده سپس (به سوي هدف مورد نظر) هدایت کرده است».

از این آیات و آیات کثیره دیگر استفاده می‌شود که «در ایدئولوژی اسلامی علاوه بر آفرینش، اداره، تدبیر، هدایت و حاکمیت بر ذره ذره ی اجزای هستی در حیطه ی قدرت، و خداوندی خداوند متعال است»¹.

اما در ایده و اندیشه ی سکولاریستی یا اصلاً ایمان به وجود خدا وجود ندارد چنانکه شاخه ی ماتریالیستی آن مدعی است، یا در صورت ایمان به وجود او [تحت تأثیر فلسفه ی یونانی] خداوند تنها خالق و آفریدگار است و کاری به هدایت و تدبیر و اراده هستی ندارد و این مسئولیت عظیم را حواله ی ماده و خود انسان کرده است و نظام حاکم بر هستی ناشی از خاصیت دینامیکی، و زاده ی فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی ماده و عناصر است و برترین موجود این عالم که انسان است با استفاده از نیروی عقل و در راستای منافع خود از آن بهره برداری می‌نماید.

1 - الشريعة الإسلامية والعلمانية الغربية.

2. تفاوت در نگرش

دومین تفاوت بنیادین اسلام با سکولاریسم در این است که سکولاریسم تنها به این جهان مادی می‌نگرد و می‌اندیشد و تنها برای این جهان نظام و قانون تنظیم می‌کند و هدف از هر تلاشی دسترسی به منافع این جهان است و جهان دیگر بطور کلی نادیده گرفته می‌شود یا رسماً انکار می‌شود و وجودش نفی می‌گردد یا عملاً توجهی به آن نمی‌شود. اما در اسلام به هر دو جهان مثل هم توجه می‌شود و برای هر دو جهان قانون و نظام تنظیم می‌گردد. در نصوص دینی (قرآن و سنت) به نسبتی که به این جهان و زندگی آن توجه شده به همان نسبت [بلکه بیشتر] به جهان آخرت و زندگی اخروی توجه شده است و این جهان مقدمه و مزرعه‌ی آخرت تلقی گردیده است. این جهان دارالعمل است و آن جهان دارالجزاء. این جهان دار فانی است و آن یکی دار باقی.

دکتر محمد عماره می‌گوید: «امتیاز فلسفه‌ی تشریح در اسلام، در این است که «منفعت» را به «اخلاق» ربط می‌دهد و «مصلحت» را به «مقاصد شریعت» و «سعادت دنیا» را به «نجات در آخرت» گره می‌زند. این فلسفه تشریحی راه را بر قانون وضعی سکولاریستی می‌بندد و مانع از امکان تعایش و همزیستی میان قانونی که ساخته‌ی دست انسان و سلطه‌ی توده‌ها است

با شریعتی که از جانب خدا آمده است می‌شود»¹.

3. تفاوت در هدف

تفاوت بنیادین دیگر میان اسلام و سکولاریسم در هدف است. هدفی که سکولاریسم تعقیب می‌کند ارضای جسد و تأمین خواسته‌های تن است. تنها سعادت این جهان مد نظر سکولاریسم است و کاری به روح و تأمین سعادت روحی ندارد. حتی شاخه‌ی ماتریالیستی آن منکر وجود روح است.

لیکن در اسلام به جسم و جان، تن و روح مثل هم توجه می‌شود، دین اسلام به تربیت هر دو اهتمام می‌ورزد تا آنجا که تهذیب روح و تصفیه درون در اسلام به مراتب اهمیت بیشتری دارد تا توجه به بعد جسمی و مادی انسان. و در واقع به هر کدام از این دو به تناسب اهمیت و شایستگی توجه و اهتمام شده است.

دشمنی سکولاریسم با دین

شاخه‌ی معتدل و مؤمن سکولاریسم مدعی است که هیچ دشمنی با دین ندارد. هر کس آزاد است دیندار باشد یا بی‌دینی را انتخاب کند. دین یک امر شخصی و خصوصی است و کسی حق ندارد مانع آن شود و...

1 - الشریعة الإسلامیة والعلمانیة الغربیة، ص 36.

اما واقعیت جهان سکولاریستی و موضع سکولاریستها در قبال دین عکس این ادعا را ثابت می‌کند. چون در نظام سکولاریستی زمینه‌ی دینداری [حتی در قالب شخصی آن] بسیار محدود و زمینه‌ی بی‌دینی و مقابله با آن به کلی فراهم است و به قول استاد محمد قطب:

«اگر کسی تمامی ویروسها و میکروبهای مضر جهان را در محیط پیرامونت، هوایی که تنفس می‌کنی، آبی که می‌آشامی، غذایی که می‌خوری، هستی‌ای که لمس و حس می‌کنی، رها و پراکنده کند، سپس بگوید: اگر دوست داری سالم بمانی کسی مزاحم سلامتی شما نمی‌شود، هر طور می‌خواهی زندگی کن، کسی مانعت نمی‌شود، آیا این سخن او را مسخره‌بازی و مغالطه‌کاری تلقی نمی‌کنی؟ گذشته از این، این انسان ویروسهای پراکنده شده در محیط اطراف تو را مضر قلمداد نمی‌کند بلکه آنها را مفید و مایه‌ی سلامتی می‌داند... و در مقابل تو را میکروبی می‌داند که جلو عملکرد آزاد او را سد کرده‌ای و می‌ترسد که موجودیت او را به خطر اندازی و اگر نتواند تو را از صحنه خارج کند همواره از شیطان می‌طلبد که تو از میان بروی»¹.

آیا ادعای آزادی دین و دینداری در جوامع سکولار، مسخره‌بازی و کذب محض

نیست؟

دکتر عبدالکریم سروش در مقام بیان موضوع سکولاریسم در قبال دین سخن زیبایی دارد و می‌گوید:

«سکولاریسم در همه ی ابعاد و شؤون زندگی پیاده می‌شود، از جمله در زندگی سیاسی، و در واقع سکولاریسم، با بیانی که کردیم جای مذهب را می‌گیرد. اینکه می‌گویند: سکولاریسم ضد مذهب نیست البته سخن درستی است، سکولاریسم ضد مذهب نیست ولی این سخن باید درست فهمیده شود، ضد مذهب نیست اما بدتر از ضد مذهب است! برای اینکه رقیب و جانشین مذهب است و جای او را درست پر می‌کند. در اینجا «ضد» به معنی دشمن نیست چون گفتیم

سکولاریسم دشمن مذهب نیست و در پی برانداختن آن نیست اما ضدیت که همیشه براندازی نیست، اگر شما چیزی را آوردید که توانست جای چیز دیگری را به تمام و کمال پر کند آنگاه او را بیرون خواهد کرد، چه ضدیتی از این بالاتر؟! وقتی این چیز جدید جایگزین آن چیز قبلی شد شما دیگر به آن احتیاجی احساس نمی‌کنید»¹.

از نقل اقوال صاحب‌نظران که بگذریم و گاهی سریع به واقعیت عملکرد سکولاریست‌های منطقه‌ی خودمان بیفکنیم به

این نتیجه می‌رسیم که سکولاریسم دشمن سرسخت ادیان [بویژه اسلام] است و آثار این دشمنی را در گفتار و نوشتار آنان به عیان می‌بینیم.

راهکارهای مقابله با سکولاریسم

اکنون که سکولاریسم و تهدیدهای ناشی از آن را تا حدی شناختیم، لازم است راهکارهای مقابله با چالشهای آن را تبیین کنیم. هرچند اذعان دارم که این مهم فراتر از توان فردی همچون من است. اما امیدوارم باب موضوع بر روی طالبان و علاقه‌مندان آن گشوده باشم و روشنفکران مسلمان و اهل نظر و علم، سوژه را دنبال کنند.

1. بازگشت به هویت

تلاش در راستای بازگشت به هویت اصیل دینی و ملی و جهاد در راه تربیت جوانان و نوجوانان بر حفاظت از آن، می‌تواند به عنوان یک عنصر بسیار قوی ملت ما را در مقابل چالشهای سکولاریسم واکسینه کند و از تب و تاب شیزوفیرنیای آن مصون بدارد. چرا که عامل اصلی گرایش جوانان ما به سوی سکولاریسم عدم شناخت هویت خودی است. مشهور است که می‌گویند: فرد شکست‌خورده و عقب‌مانده، گرفتار بیماری خودکم‌بینی می‌شود و این امر در مورد ما مصداق واقعی و عینی دارد. چون عقب‌مانده

هستیم گوهر ارزشمند خود را در مقابل کالای ناچیز دیگران رها می‌کنیم و کور و کر به تقلید از دیگران می‌پردازیم. در حالی که بر ما لازم است روش سلف صالح خود را در پیش بگیریم یعنی ضمن حفاظت از هویت اصیل خویش از دست آوردهای مثبت دنیای سکولار غرب استفاده بورزیم. به عبارت دیگر میان سنتهای اصیل خودی و دست‌آوردهای مدرنیسم غرب تلفیق بوجود آوری.

2. تقویت بیداری اسلامی

بیداری اسلامی به شدت مورد دشمنی استعمار و صهیونیسم واقع شده و می‌شود. آنها سعی می‌کنند به هر وسیله‌ی ممکنه آن را به نابودی بکشانند و در مقابله با آن جنگهای صلیبی را دوباره به راه اندازند. عملکرد دستگاههای «صهیو-صلیبی» مبین این واقعیت است.

بنابراین بر ما لازم است در راستای مقابله با سکولاریسم و نقشه‌های آن بیداری اسلامی را هرچه بیشتر توسعه داده و تقویت کنیم تا به میان تمامی اقشار اجتماع نفوذ کند و شامل تمامی فرایندهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و... شود. این امر از دوست‌داران بیداری اسلامی می‌طلبد که دایره‌ی فعالیت خود را هرچه بیشتر توسعه دهند و به میان همه‌ی اقشار راه یابند و در تمامی ارکان اجتماع نفوذ نمایند. والله المستعان.

3. تقویت بنیه علمی و ساختار اقتصادی

امروزه جهل و فقر به عنوان دو بیماری کشنده و خطرناک دامنگیر جوامع اسلامی شده اند و غرب ستمگر به عمد این دو مرض را ترویج می‌دهد. لذا بر مسلمانان لازم است در جهت غلبه بر این دو مرض خطرناک هم بنیه علمی خود را تقویت کنند تا حدی که به درجه‌ی تولید علم برسند و هم ساختار اقتصادی خود را تغییر دهند تا از مصرف به تولید برسند. البته این امر کار و تلاش فراوان و همت مردان می‌خواهد لیکن محال نیست بلکه با سعی به هر چه خواهی توانی رسید.

4. استفاده از وسایل اطلاع‌رسانی مدرن

اگر جهان غرب توانسته است ما را در کنج خانه‌هایمان آماج حملات خود قرار دهد و از طریق وسایل اطلاع‌رسانی مدرن فرهنگ خود را بر ما تحمیل کند و ما را مجذوب و شیفته‌ی تمدن و طرز زندگی خود نماید ما هم می‌توانیم از این وسایل و سلاح در راستای ترویج اهداف دینی و ملی خود و رساندن آنها به گوش جهانیان بویژه غربیان استفاده کنیم و این کار ممکن و شدنی است.

5. تنظیم و برنامه‌ریزی درازمدت

گویند: انگلیسی‌ها در عملی کردن

نقشه‌های خود اصلاً عجله ندارند بلکه بعد از برنامه ریزی، آهسته و آرام، در عین حال قاطعانه و خستگی‌ناپذیر، به سوی آن حرکت می‌کنند و این سیاست و استراتژی باعث شده به بیشتر اهداف خود دسترسی پیدا کنند.

اما متأسفانه عنصر نظم و برنامه ریزی در فعالیتهای ما مسلمانان [حتی کشورها نیز] وجود ندارد. بی‌نظمی و بی‌سر و سامانی باعث شده در رسیدن به بیشتر اهداف ناکام بمانیم و در عین حال ناکامی خود را زیر چتر ایمان به قضا و قدر بپوشانیم، در حالی که در تفسیر مفهومی قضا و قدر نیز به بیراهه منحرف شده‌ایم. طرحهای خود را نیمه‌کاره رها می‌کنیم، و اهداف مقدس خود را پیگیری نمی‌کنیم بلکه در وسط راه تعطیل می‌گردانیم و ...

و برای نجات از این بلی‌هی جانکاه نظم و انضباط دادن به خود و به کارها ضرورتی است حتمی.

والسلام

مراجع

1. قرآن كريم
2. مذاهب فكرية معاصرة، محمد قطب.
3. الإسلام والعلمانية وجهاً لوجه، دكتور يوسف القرضاوي.
4. الموسوعة الإسلامية العامة، مجموعه المؤلفين.
5. حرب المصطلحات بين الإسلام و الغرب، دكتور محمد عماره.
6. الشريعة الإسلامية والعلمانية الغربية، دكتور محمد عماره.
7. سنت و سكولاريسم، مجموعه اي از نويسندگان.
8. مدارا و مديريت، دكتور عبدالكريم سروش.
9. شبهات وأخطاء شائعة في الفكر الإسلامي، انور الجندي.
10. جهان شمولي اسلام و جهاني سازي، مجموعه مقالات، جلد دوم.